



زن در آئین زرتشتی



کتابخانه مزداپور

زن در آئین زرتشتی

کتابیون مزداپور





زن در آئین زرتشتی

نویسنده: کتابخانه مزدآپور

ناشر: انتشارات نوید (آلمان)

نوبت چاپ: چاپ اول / دیماه ۱۳۷۱ / دسامبر ۱۹۹۲

چاپ و صحافی: انتشارات نوید (آلمان)

نشانی:

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175

فهرست

صفحه

۵	زن در آئین زرتشتی
۷	سرآغاز
۱۰	زن در گاهان
۱۵	جه و ناریگ
۲۰	مادر و همسر نیک
۳۳	ساخت خانواده و پایگاه زن
۴۳	انواع ازدواج
۵۶	کار و مشاغل زنان
۶۷	زن و رستگاری

رمه راستی خواهد، ای زرتشت، آن
که مرد نیک است و آن که زن نیک
است، چون رمه راستی پر رستگاری
هست ای زرتشت!
«انوگمدئچا»

زن در آیین زرتشتی

بخشی کوچک از نوشته هایی که در باره زن، در کتابهای پهلوی و فارسی
زرتشتی هست، در زیر به نظر خواننده گرامی می رسد. در این نگاه سریع، به رغم
درازی زبان و گستردگی موضوع، کوشش بر آن است که تصویری کلی و عام به
دست داده شود. هر چند در برخی از موارد ریشه عقاید منقول به اوستا می رسد و
نیز گاهی به آن متن باستانی اشاراتی وجود دارد نوشته بیشتر در چارچوب آثار
فارسی میانه و نوین است. همچنین از آوردن مطالب مکرر خودداری خواهد
گردید و به مدارک تاریخی دیگر ارجاع نخواهد شد. مروی بر نظراتی گستره و
کهنه است که امید می رود چشم اندازی بر آن پنداشته های مقدس و رنگارنگ
و دیگرگونی آنها در درازی زمان باشد، و شاید در این رهگذر مورد قبول افتد.
فراهم آمدن این نوشته مرهون لطف و زحمت آقای دکتر ناصر تکمیل.
همایون است. از ایشان میاسکزارم، و نیزصبوری و مشاورت همسرم، الف. افسری،
مرا در این کار یاوری کرده است و ممنون آن برباری و مرحتم.

سرآغاز

ویژگیها و رفتار درست زن آرمانی در متون دینی زرتشتی طرحی معین دارد که خطوط کلی آن را مأخذ غیر دینی و قرائُن نامکتوب نیرو تأثیر می‌کند. این طرح کلی را می‌توان نمونه نخستین^۱ رفتار زن در آیین زرتشتی دانست. بنیان و اساس آن بروحی زرتشتی درگاهان آسمانی قرار داد، که خود مبتنی بر خصائص زیستی و سلسلةالنسبی نوع بشر است. این نمونه نخستین مرکب از عقاید و پنداشته‌هایی است که با یکدیگر در پیوند متقابلند. برخی اصلیند و بارها، بهشیوه‌های گوناگون تکرار می‌شوند و جنبه حیاتی و اجتماعی و رسمی دارند و با رفتار زیستی اعضای جامعه و زندگانی آنان پیوسته‌اند، برخی دیگر با حیات اجتماع و بقای آن در ارتباط نامستقیم قرار می‌گیرند و گاه نیز بنا بر رأی و سلیقه فرد خاصی پدید آمده‌اند. مانند آنچه در داستان یا تفسیری از متنی مقدس می‌آید. آنچه در تصویر نمونه درست رفتار آرمانی زن نیک و صفات پسندیده وی نقش دارد مفاهیم اصلی و اجتماعی و رسمی است که در بنیاد خود بروحی آسمانی تکیه داشته باشد.

آن خطوط کلی که چهره آرمانی زن زرتشتی و اساسی‌ترین ویژگیهای رفتار او را ترسیم می‌کند، در جوهر و پایه با نظائر خود در دیگر ادیان عالم همانندی دارد؛ قواعد و هنجارهای اجتماعی مشخصی را مطرح می‌کند که در چارچوب آن، زن به عنوان انسان زاینده می‌تواند زنده بماند، آبستن شود و فرزند خویش را به دنیا آورد و پرورش دهد. در این رفتار زیستی، که مایه بقای اجتماع است، زن از یاوری و

1. Archetype

پشتیبانی زوج خود بهره‌مند می‌گردد و جامعه مرد را موظف به تهیه وسائل معاش، یا به‌اصطلاح متون پهلوی «خورش و دارش»^۱ زن و فرزند می‌شمارد. گذشته از این خطوط کلی، متون محدود و پربهایی که ازان دوران دیرین و دیرنده بازمانده‌اند، هرچند گروهی واحد از مفاہیم و پنداشته‌های دینی را پدید می‌آورند، با یکدیگر توافق کامل ندارند. از موارد تضاد و تناقض آنها، گوناگونی پنداشته‌های دینی در این باب و نیز دیگرگونی و تحول تاریخی آن عقاید آشکار می‌گردد که هم ناشی از تعابیر متفاوت از تصورات اجتماعی و هم حاصل طبیعی گذشت زمان است. در اینجا، بنچار باید ازان رسم جاری، که همه آثار مكتوب بازمانده از ایران باستان را در عدد یکدیگر قرار می‌دهد و همه را به‌زرتشت— یا حداً کثر به‌زرتشت و مانی و مزدَک— منسوب می‌دارد، پا فراتر گذاشت و نظری گذرا به‌ارزش‌های متفاوت آن نوشته‌ها افکند.

اساساً متون معروف به‌زرتشتی، در ایران به زبان‌های اوستایی و پهلوی یا فارسی میانه، وفارسی زرتشتی نوشته شده است که مبین سه دوران باستانی و میانه و نوین است^۲. اوستاخود دارای دو گویش گاهانی و اوستای متاخراست. پیام آسمانی زرتشت همان گاهان است و آنچه در دیگر بخش‌های اوستا می‌آید، گاه با آن همراهی و هماهنگی دارد و گاه نیز چنین نیست: نیایشهای کهن با یزدانشناسی دیرین آریایی، قواعد و قوانینی برای زندگانی اجتماعی و اداره امور، دانش و علوم قدیمی و نیز پنداشته‌هایی که عقاید مردم و باورهای آنان را در اعصار دیرنده نشان می‌دهد، همه در اوستای دوره ساسانیان وجود داشته و قریب یک‌چهارم آن اینک بر جای است. تفاسیری از این متون به زبان پهلوی می‌توان یافت. گذشته از داستان و آنچه طبعاً جدید و این جهانی است، مطالبی دینی نیز به زبان پهلوی هست که دست کم در اوستای بازمانده نمی‌توان مأخذ و منشایی برای آنها پیدا کرد.

کتاب دینکرد^۳، که در قرن سوم هجری به کتابت درآمده است، وحی زرتشتی و نخستین احکام اصیل وابسته به آن را به «روشنایی از آغاز روشن» تعبیر می‌کند و

1. Xwarisn ud darisn

۱. ای. م. ارالسکی، فقه‌الله ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷۲.
۲. جهانگیر تاودیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۹۰، ۵۷، ۵۱، ۴۵.

آنچه را که پس از اسکندر و در روزگار اردشیر یکم ساسانی تدوین شده «شعله‌ای از آن روشنایی از آغاز روشن»، و آنچه را که خود می‌نویسد، «برتوی از آن شعله» می‌نامد. بر این منوال آنچه اینک در دست داریم، بازمانده‌ای است از آن برتو. اما حقیقتی دیگر آن است که همان «روشنایی از آغاز روشن»، یعنی پیام زرتشت، همه بتمامی بر جای و باقی است. همان است که از آغاز بوده است، و نیز خواهد بود. غبار خاکستری ابهام را باید در چشمان گروندگان ظاهربین و قشری مسلک جستجو کرد.

گاهان^۱، پیام آسمانی زرتشت، سروده‌های مقدسی است که بارنخستین، مروشن آن را سروده است (ییسن ۷، بند ۳)، و سروش جبرئیل است. معانی بلند و آموزش ساده و استوار و پاکیزه آن بهامور و جزئیات زندگانی دنیوی نمی‌پردازد و اخلاق و ایمانی متعالی و کلی را بیان می‌دارد که «اندیشه فروزان» و خرد راستین ابزار در ک وشناسایی آن است. در نتیجه، در پیام دینی زرتشت کار جهان به‌أهل جهان و اگذار شده است و با آزادی بیشتری می‌توان آن را به‌انحصار گوناگون تعبیر و تفسیر کرد و با قوانین گوناگون و آداب و رسوم اجتماعی رنگارنگی انطباق داد. در اوستا، نقطه مقابل گاهان، وندیداد یا کتاب داد و قانون است که فقه دوران ساسانیان است. جزئیاتی درباره آداب و آیینهای زندگانی روزمره و رسمهای روزگار دربردارد و تأثیر سنگین آن را در کتابهای پهلوی می‌توان مشاهده کرد. گاهان هفده ییسن یا بخش از هفتاد و دو بخش یستاست و ییسنایکی از پنج بخش کتاب اوستا.

در پیدایش مجموعه متون مقدس زرتشتی، جریانات تاریخی - اجتماعی پیچیده و پرا بهامی سهم و نقش اساسی داشته است که واجد اهمیت و تأثیر سنگینی در تکوین تفکر دینی در این دیار است. با تأسیس دولت ساسانی، یک رشته فعالیتهای دینی انجام گرفته است که با عنوانی چون گردآوری اوستای کهن و در آوردن آن گفتار مقدس باستانی به صورت مکتوب، در متون پهلوی، مانند دینکرد، نورد اشاره قرار می‌گیرد. از مجموعه قرائی و شواهد و مدارک می‌توان به وجود

۱. واژه «گاهان» صورت فارسی برای gahan پهلوی و شکل سنتی نام سرودهای آسمانی زرتشت است. صورت مرسوم دیگر آن «گاتها» یا «گاتاها» است که برگردان آوازی و ایمه اوستایی است. در این نوشته، اغلب کوشش برآن است که صورتهای رایج و شناخته و ازههای باستانی آورده شود مانند ییسنای.

محفلها و گروه‌هایی بی‌برد که با نام رهبران خود، کسانی چون کرتیروتنسر و آدریاد-مهراسپندان، متمایز می‌گردند؛ کرتیر در روزگار شاپور اول «موبد و هیربد» و در روزگار هرمزد و بهرام، فرزندان شاپور «موبد اهورامزدا» و به هنگام سلطنت بهرام فرزند بهرام «نگهبان روان بهرام و موبد اهورا مزدا» لقب داشت. در وجود تاریخی شخصی به نام تنسر یا توسر تردید می‌شود و نوشتۀ‌های زرتشتی اصرار دارند که موبدی را به نام آدریاد مهراسپندان تدوین کننده کتاب دین بشمار آورند و به ثبوت رسانند که وی موبد درست - آیینی است که دین بهی را از نو برپا داشته و بنا بر رسم کهن، آن را بازآراسته است.

آنچه در این فرایند تاریخی روی داده است، روشن نیست. اما خطوط‌کلی آن دلالت بر پدید آمدن ترکیبی از مهمترین جریانات فکری و دینی متعلق به اقوام و فرهنگ‌های امپراتوری ساسانی دارد. رشته عقاید گوناگونی، که گاه از ریشه‌های متفاوت آنها در تاریخ تفکر دینی آگاهی داریم، گردآوری شده، همسازی گرفته، و گاه با حفظ اجزای متباین و پر تضاد خود، با یکدیگر پیوسته‌اند. با داشتن محور و مداری ثابت و مشخص، هر چه بسیار مغایر و صریح‌آتاً متفاوت با ترکیب و شکل کلی مجموعه عقاید دینی نوین بوده حذف شده، یا جرح و تتعديل یافته است. برای پدید آمدن شبکه عقایدی که اینک آن را با نام آیین زرتشتی می‌شناسیم، تلاش‌های متادی، تدوین‌های چندین باره کتابهای مقدس، و بی‌تردید ترتیباتی نوین در آداب و مناسک و مراسم آیینی دین صورت گرفته است. این فرایند که بنیاد آن در روزگار اردشیر یکم ساسانی - و احیاناً بلاش اشکانی - ریخته شده، تا دوران شاپور دوم و نیز خسرو انشیروان ادامه یافته است، و با دینکرد، که خود یادگاری درخشنان از تجلی تلاش اندیشه در آثار دینی است، به نهایت می‌رسد. چگونگی فراخوانده شدن زن به پیروی از اصول دین، و نیز آنچه وظایف و شایست و ناشایست او را تعریف می‌کند، در همه این متون یکسان و یکنواخت نیست.

زن در گاهان

در گاهان زن از دو دیدگاه منظور می‌گردد که مکمل یکدیگر است: یکی زن

۱. و گ. لوکرنین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۵.

به عنوان گروندۀ زرتشتی، و دیگر به عنوان یکی از دو جنس بشر که نقش و جایگاهی ویژه در زندگانی اجتماعی دارد. در مورد اول، وجود آن مورد خطاب است و وی به مثابه نیمی از گروندگان دین شناخته می‌شود. پیامبر او را فرا می‌خواند تا بیندیشد و خود دین خویش برگزیند. در دوین نظرگاه، وی یکی از افراد گروه اجتماعی است و نقش خاص خود را باید چونان دختر و همسر و مادر، در خانواده ایفا کند. در اینجا زن سهم طبیعی و زیستی زایمان و پرورش نوزاد را بر عهده دارد که موجب دوام جامعه و بقای نسل و نوع بشر است. وجود آن آزاد است که براساس رأی و خرد و شناخت خود، آنچه را بهتر می‌داند اختیار کند، اما نفس زادن در جامعه و پوشش یافتن در آن و ضرورت زیستن با دیگران، او را مقید و محدود می‌کند که هنجارهای اجتماعی را بپذیرد و به آن گردن نهد.

در یسن ۶۴، بند ۱۰، پیامبر که مردم را به درک و دریافت کلام راستین فراخوانده است، نوید می‌دهد که با گزیداری نیک، همراه و در پیوند با آنان، از پلی که چینود یا صراط نامیده می‌شود، خواهد گذشت تا به جایگاه نیکان و گزبان یا بهشت برین رسد. چینود جای گزینش است و در این گزیداری است که وجود آدمی نیکی یا بدی را اختیار می‌کند:

آن مرد یا زن که از برای من، ای اهورامزدا، به جای آورد آنچه را که تو از برای هستی بهترین دانستی: راستی برای راستی و شهریاری اندیشه نیک، کسانی که ایشان را به نیایش شما برگمارم، با همه آنان از چینود پل خواهم گذشت!

در اینجا، مرد و زن، هر دو همگام در کنار پیامبر پدیدار می‌گردند و در گزیداری بزرگ شرکت می‌جویند تا هر یک، تکاتک راه خویش را برگزینند. با استناد به این کلام می‌توان پذیرفت که هر بار در گاهان آدمی به صورت عام مورد خطاب قرار می‌گیرد، باید زن و مرد، هر دو را منظور دانست، مثلاً در یسن ۳۴

۱. برگدان بخش‌های گاهانی براساس دو ترجمه زیر است:
گاثاها، ابراهیم پورداد، تهران، ۱۳۵۴

S. Insler, the Gathas of Zarathustra, *Acta Iranica*, no. 8, 1975.

بند ۷، که جمله «کجا بیند رادان تو ای مزدا؟»، یا در بند ۸، از همان یسن، عبارت «درویشان شما» می‌آید، از رادان و درویشان، چه زن و چه مرد، سخن در میان است. این دریافت از آن روی ارزش بیان‌شدن دارد که مقوله دستوری اسم در زبان اوستانی دارای جنس مذکور و مؤنث و خنثی است و اغلب واژه خود به‌خود مفهوم جنسیت را القا می‌کند. در تفاسیر پهلوی و برگردان فارسی چنین نیست. در بیان شاعرانه و استعاری گاهان، گاهی هرمزد پدرخوانده می‌شود. وی پدر راستی (مثلاً در یسن ۴، بند ۳) و اندیشه نیک است و سپندارمذ دختر نیک. کنش اوست (یسن ۵، بند ۴). صفاتی که پرتو ذات اویند، و بعداً به صورت امشاء سپندان یعنی بیمرگان مقدس یا ملائک مقرب در می‌آیند، سه مذکورند و سه مؤنث؛ بهمن یا اندیشه نیک، اردبیهشت یا بهترین راستی، شهریور یا شهریاری و ملکوت آسمانی مذکورند، و سپندارمذ یا شایستگی مقدس، خرداد یا کمال، و امرداد یا جاودانگی مؤنث‌اند. در این استعاره برابری میان دو جنس وجود دارد. منتهای پهلوی سپندارمذ را بـووندگ منشی^۱، یعنی کمال و درستی در منش و اندیشه، یا سلامت نفس گرفته‌اند. در دینکرد نسبت دختری سپندارمذ را با هرمزد تمثیلی از پیوند درست منشی یا خرد دانسته‌اند و آمده است که چونان خرد و درست منشی که در کنار یکدیگرند، هرمزد و سپندارمذ نیز پدر و دختر خوانده شده‌اند^۲.

ایستار وحی زرتشتی در برابر زن به متابه عضو جامعه که وظایف خاصی به او بازمی‌گردد، در یسن ۳ نمایان است. در این سرود، پیامبر پوروچیستا، جوانترین دختر خود را می‌خواند تا پس از همپرسی و مشورت با خرد خویش، اعلام دارد که آیا جاماسب، مرد برگزیده را برای همسری خود شایسته می‌بیند؟ دربی آن، به و دوشیزگان و جوانان که در آینده ازدواج خواهند کرد اندرز می‌دهد تا بکوشند که از آن نیکی بر یکدیگر سبقت گیرند:

کوشنا باش، ای پوروچیستا از پشت هچدسب و از خاندان اسپیتمان،
تو ای جوانترین دختر زرتشت، او تورا بنیاد استوار اندیشه نیک و
مو

۱. bowandag menisnih

2. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, ed. by D. M. Madan, Bombay 1911, P. 922.

یگانگی با راستی و دانایی خواهد داد. پس با خرد خویش همپرسی
کن و مقدس ترین شایستگی و کردار پارسا نی را به جای آور!
(یسن ۵۳، بند ۳)

آری، این را نزد شما در زناشویی پیوند خواهیم داد، او که خشنود کند
پدر را، شوهر را، برزیگر را، و خویشان را. چون زن پارسا باشد در
برابر مرد پارسا، اهورامزدا به پاس وجودان نیکویش، هماره او را بهره
درخشان از منش نیک خواهد پخشید.

(یسن ۵۳، بند ۴)

به دختران شوی کننده و شما ای دامادان، سخنانی گویم. نیز آن را
به دل بسپارید. از راه وجودان خود به دست آورید برای خود و زنان
خود، نفس نیک آن دیش را! باشد که هر یک از شما بکوشد تا در
راستی بر دیگری پیشی گیرد، زیرا که این بیگمان برد و پاداشی برای
هر یک از شما خواهد بود.

(یسن ۵۳، بند ۵)

بیگمان این درست است ای مردان، چنین است ای زنان: چون
کامیابی دروغ را ببینید، دروغی در کار است...

(یسن ۵۳، بند ۶)

در دنباله کلام، زرتشت اعلام می دارد که خوشیهای پیروان دروغ لرزندگی
و سستی دارد و پایندگی و جاودانگی مساعت از آن راستان و پاکان است. وصف این
ازدواج روحانی در یسن یا سرود آخرین گاهان می آید که با واژه های «بهترین آرزو»
آغاز می شود. این آرزوی بهتر برای آن شادمانی است که از پرتو راستی و آن دیشه
نیک به دست می آید و خرمی جاودانه است. نام عروس «دارنده دانش درست
بسیار» است و داماد مرد دانایی است که نماد و رمز دانندگی و حکمت بشمار
می رود، و در باره اجزای نمادین این عروسی، و حکمت کهنه که در آن می گنجد،
بیگمان جای گفت و شنود بسیار است.

از کلامی که نقل شد، و نیز از روی دیگر سخنان گاهانی چنین پیداست که

و حی زرتشتی در پدیدآوردن تغییر در نهادهای اجتماعی و شکل قدیمی آنها ابرامی ندارد و به جای ایجاد دیگرگونی در ساخت گروههای اجتماعی و ارتباط آنها با یکدیگر، می‌کوشد تا نفس آدمیان را اصلاح کند و روابط آنان را بهبود بخشد. چهره خانواده گسترده و پدرسالارکهنه آرایایی بخوبی در بند سوم یسن ۵۳^۱، پدیدار است: نسبت پوروچیستا به پدر و خاندان پدری می‌رسد و پدر، او را بهشوده می‌دهد. این سنت باستانی در خانواده هند و اروپایی وجود داشته است^۲ و هنوز هم بقایای آن را می‌توان مشاهده کرد. وظیفه زن خشنودساختن پدر و شوهر و نیز مردم دیگر است و شوهر وی راهبری و سالاری خانواده خویش، عروس و فرزندان آینده‌اش، را بر عهده دارد. به همین‌روال، هنگامی که اقوامی با فرهنگ‌های دیگر و خانواده‌هایی با ساختی متفاوت، دین زرتشتی را پذیرفتند، مانع دینی در کار نبود که سنن باستانی خود را حفظ کنند و ضرورتی برای تغییر وجود نداشت.

ارزشی که بعد معنوی و انسانی پیوند زن و مرد در این کلام دارد، و نیز برابری قدرت هر دو جنس در وزیدن کردار نیک و یافتن پاداش روحانی بویژه جلب نظر می‌کند. این همتایی و همگامی، که مثلاً در یسن ۶۴، بند ۱، به آن اشاره شد، به آسانی به فراموشی سپرده می‌شود. رعایت آن برای مردان دشوار است و زنان به حکم نوعی اجراء عملی و طبیعی، تسلیم زورمندی و زورگویی می‌شوند و با درماندگی از ادعای تساوی چشم می‌پوشند. بنابرگواهی آثار مکتوب، رویهمرفته از برابری جایگاه زن و مرد، چنان‌که در گاهان می‌آید، بتدریج کاسته می‌شود و هر چه از منتهای قدیمی می‌گذریم، رجحان جنس مذکور بیشتر به چشم می‌خورد و مقام و منزلت زن تنزل می‌یابد. در دینکرد، در تفسیر عباراتی از سخنان زبر نوشته گاهانی، چنین می‌آید:

«و این را نیز که مرد و زن بدشاغردی زرتشت داده شده‌اند، آموخته شده است، که خود نر و ماده (یعنی) مرد نیک و زن نیک را به دستوری (پیشوای دینی) همی زرتشت دارد»^۳.

واژه «شاگردی»، که معادل پهلوی آن hawistib است و نیز واژه «دستوری»

۱. فوستل، دو کلانژ، تمدن قدیم، ترجمه ناصرالله فلسفی، تهران، چاپ دوم، ص ۲۱ به بعد.

۲. دینکرد مدن، ص ۹۲۴، سطر ۱۲. واژه‌های درون‌کمان در ترجمه بهمن افزوده شده است.

هردو با سازمان اجتماعی پیشوايان ديني ارتباط دارد و تعبيري است با نوعی تصنیع،
که نشان می دهد برابری زن و مرد برای مفسر معنایي پذيرفته و روش نبوده است
تا با عبارتی صريح و ساده بيان گردد.

در متون نيايشي اوستا، يعني بخشهاي غيرگاهاني يسنا و نيز ويسپرد و
يشتها، بازتاب ارجمندي زن در وحى زرتشتي بيشتر برجاي است. هم بهدليل
موضوع، که درود وستايش يزدان و عالميان است، و هم بهعلت قدمت و دورتر
بودن از تحولات اجتماعي و نظرگاههاي جديد ديني، اين متون همچنانی نزديكتري
با گاهان دارند و مردان و زنان و فرزندان را در موارد بسيار همراه با يكديگر ياد
می کنند و درستايش فروهر، ياوران بي آلايش وازلى وابدى مردم، مردان و زنان
پرهيزگار را در همه سرزمينها درود می فرستند^۱. هماهنگ با همین ايستانسانی و
پرتساهل است که در زند وندیداد آمده است که پرهيزگاري اختصاص به پيروان
آين زرتشتي ندارد و اديان ديگر نيز گروندگانی پارسا و بهشتی دارند^۲.

جه و فاريگ

در نوشته هاي پهلوی پنداشته هاي بي که پيرامون زن وجود دارد، رنگي ديگر
پذيرفته است. در اين متون تضاد اخلاقی بنیادين گاهاني، که نيك و بد را متمايز
و در مخالفت با يكديگر می خواند، گستردگي و تعليم شگرفی يافته و بهاشيء و
معاهيمي اطلاق شده است که با خير و شر زندگاني در ارتباط نیست. دو مفهوم
انتزاعي انگرهمينو و سپندمينو^۳ دو نقش متخاصم به خود گرفته اند و به صورت بن و
منشا بدی و نيكی درآمده اند. اين تحول هم زاده گذشت زمان و رشد نظریات
پيشين، و هم متأثر از جريانات فكري اقوام و مردم ييگانه است. در آثار پهلوی،
برای ناميدن مرد و زن، واژه های با بار مثبت و منفي نيز هست: نروناريگ هرمزدي،
مر و جه اهريمني است. در تفسير پهلوی از بند ۶، یسن ۳۰، می آيد: مرد (و) زن

۱. مثلاً: یسن ۲، بند ۶، فروردین پشت، بند ۱۴۳ - ۱۴۵، برای بخشهاي اوستائي از ترجمه-
های پورداود استفاده شده است.

2. *Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation*, ed. by Dastoor Hoshang Jamasp, Bombay 1907, P. 100, 1.8 - 10 (3.42).
spand menôg, ahreman, پهلوی: ۳. اوستائي:

[در نیکی ایدون (مرد و زن) (و) جه و مر در بتری (خوانده می‌شوند)]...^۱
 «مر» را باید مرد کث نابکار و اهریمنی ترجمه کرد و واژه متضاد آن در زبان
 پهلوی غالباً «مرد» و گاهی نیز «نر» است:

nar e ahlaw ud · narig e ehlawene

یعنی «مرداشو یا پارسا و زن نیک اشو یا پارسا». در صفتی که برای ناریگ به کار رفته است، واژه پهلوی دارای نشانه تأییث زائید و غیر معمولی است که به دلیل وفاداری به اصل اوستایی آورده شده است.— *nar* در اوستا معنای مرد دلاور و درست و راستین می‌دهد و صورت مؤذن آن— *nairika* ، و نیز— *nairika* است. واژه اخیر در پهلوی به *narig* بدل شده است. جه (— *jeh*) با واژه اوستایی — *jabi* ، و — *jahika* مربوط است. هر زن بد و بدکاره و گناهکار را می‌توان چنین نامید. نیز نام دختر اهریمن جهی است^۲ و وی نماد زن رشتکار و شوم و اهریمنی است و معاند و پتیاره زن نیک به شمار می‌آید.^۳

جه و ناریگ گاهی چنین مشخص گشته‌اند:

نیز رأی و باور بر این داشتند که زن را چون این چند نشان است، ناریگ باشد: آراستن شوی و آراستان سور و نگاهداری در (خانه) (— حفاظت از دارائی خانواده) و خویش بستری (تمکین) و تن خویش و جای (زندگانی) را آشکارا پاکیزه داشتن؛ و هر که این چند نشان در اوست جه باشد: یا جادویی، یا فاحشگی (؟)، یا جدابستی (— عدم تمکین)، (یا) تن (خویش) و جای (زندگانی) را پاکیزه

1. *The Pahlavi Yasna and Visperad*, ed. E. B. Dhabhar, Bombay 1949, P. 233, L. 11 - 12 (6.53).

واژه‌های درون نشانه [] را مفسر پهلوی بر متن اوستایی افزوده است.

۲. چم گاهان (فصل ۱۲، از کتاب شایست ذاشایست)، بند ۴۱، ←

Sayast La - Sayast, ed. by M. B. Davar, Bombay 1912; *Sayest Nesayest*, Firoz M. Kotwal, Copenhagen 1969.

۳. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۲؛ به نقل از بندهش.

۴. در متون پهلوی می‌آید که هر آفریده نیک و هربزدی، هماورد و به اصطلاح همیستاری (hamestar=) دارد که آفریده اهریمن است و پتیاره آن وجود نیک خوانده می‌شود.

نداشتند.^۱

ناریگ یا زن‌نیک، آفریده‌هرمزد، و سپندارمذحاسی اوست.^۲ گاهان و دیگر بخش‌های اوستای موجود در باره آفرینش مادی داستانی دربر ندارد. در بندهش می‌آید که مشی و مسیانه، آدم‌وحوای ایرانی، چون دو ریواس همیر و هم تن با یکدیگر از زمین می‌رویند و روح در میان آن دو قرار دارد. آن دو در آغاز آشفته و شوریده‌اند و قدرت باروری ندارند. سپس چون فرزندی از آنان زاده شد، از شیرینی فرزند او را می‌خورند.^۳ آیا به‌این جرم دروند و گناهکارند؟^۴ آن دو نیز مانند آدم و حوا، عصیان می‌کنند و دروغ می‌گویند؛ بار اول به‌همراهی هم، بار دوم مسیانه در دروغگویی پیشی می‌جوید.^۵ این تصور منفی درباره مسیانه یا نخستین زن، گاهی اوج می‌گیرد و به‌جانی می‌رسد که زن را با جهی از یک نوع می‌شمارند.^۶ اما معمولاً^۷ جه با زن جادو و روسي^۸ و نیز آن که پرهیز دشتن یا حیض نکند،^۹ همانند گرفته شده است. از روی موارد اخیر می‌توان داوری کرد که هرگونه شکستن پرهیز و تابوی دینی و سربیچی از مقررات مقدس می‌تواند زن را به جه تبدیل کند.

۱. کتاب ششم دینکرت، ص ۴۹۲، سطر ۱۳-۱۹، دینکردمدن، —

Shaul Shaked, *The Wisdom of the Sassanian Sages* (Denkard VI), Western Press, Colorado, 1972, P. 63 (93).

و از «خویش‌بستری» را شاکت به‌قياس «جدا‌بستری» تصحیح و ترجمه کرده است. فاحشگی برگردان Jmnyh است.

۲. شایست‌فاشایست، فصل ۱۵، بند ۱۵ و ۲۰.

۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۷ - ۱۴۰.

4. *The Pahlavi Rivayat*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1913, P. 162.

۵. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۸ - ۱۳۹، به‌نقل از بندهش.

۶. بندهش، ص ۱۰۸، از نسخه TD: دستنویس ت ۲ (چاپ عکسی)، شیراز، ۱۳۵۸ (شماره ۵۵)، از گنجینه دستنویسهای پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، بخش اول)، باستفاده از ترجمه چاپ‌نشده آقای دکتر بهار.

۷. ادراویراذانمه، فصل ۸۱، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۷ - ۲۷۸؛ و نیز: *The Book of Arda Viraf*, M. Haug and E. W. West, Amsterdam 1971.

۸. دینکردمدن، ص ۷۹۵، سطر ۷.

یکی از مهمترین موارد چنین تخلیقی آزاردادن هفت نماد امشاسب‌دان در گیتی، یعنی مرداشو، گوسفند یا جانور سودمند، آتش، فلز، زن‌نیک، آب، و گیاه است که به ترتیب نماد دنیوی برای هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپنبدارمذ، خرداد، و امرداد بشمار می‌آیند^۱. آزدن مرداشو بویژه به معنای درافتادن و ستیزه با شوهر نیک است و سپنبدارمذ، فرشته موکل زمین و زن پارسا، از راه رفتن چنین زنی بر زمین آزده می‌شود و رنج می‌برد^۲. «جه روپی»^۳ و «جه دروند»^۴ دشنام است و زنانی که مورد غضب قرار گیرند، چنین خوانده می‌شوند. در ادادیه افناه، که حکایت معراج ارداویراف و دیدار او از بهشت و دوزخ است، معمولاً برای زن گناهکار همانند مردان، صفت دروند، یعنی پیرو دروغ، به کار رفته است^۵.

کوشیدن زن برای پیروی از دستورهای معینی در رفتار، او را از حیطه همانندی با جه چندان دور می‌گرداند که سزاوارانه بتوان او را ناریگ خواند. با این تلاش، رفتار وی به نمونه نخستین رفتار درست دینی نزدیک می‌شود. نمونه‌های نخستین متعدد رفتاری در جامعه هست که با پیروی از آنها گروه با استفاده از فعالیت افراد می‌تواند حیاتی ترین نیازهای اکثریت اعضای خود را برآورده کند. رشته باورها و پنداشته‌های دینی نبداشتی ویژه از هستی در بردارند و چون آن را تکرار و تأکید نمایند، فرد با آن خویی کند و با آن پرورش می‌یابد. پرورش اجتماعی، کودک را در چارچوبه آن مفاهیم و نظرات چنان بار می‌آورد که بتواند خود را با شرایط موجود در جامعه منطبق گردداند و در حد مطلوب از فعالیت غراییز طبیعی و زیستی خویش، به عنوان عضو گروه، وظایف خود را انجام دهد و رفتاری مناسب با حضور دیگران داشته باشد. اجرای این گونه دستورها گاه با موانع قاطعی، چون نقایص بدنی، و گاه نیز با عدم تمايل فرد روپرورد می‌شود. اما، رفتار فرد بنا چار باید منطبق با منافع گروه باشد. زن نیز باید تا جایی که میسر شود، تا فراسوی توانایی

۱. شایست ناشایست، فصل ۱۵.

۲. ← ص ۱۱۱.

۳. «کارنامه اردشیر بابکان»، د دند د هومن یسن، و کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه صادق هدایت، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۹۷.

۵. ← ص ۶۳-۶۴.

خویش بخواهد و بکوشد تا بنا بر نمونه نخستین آرمانی رفتار نماید. پنداشته‌هایی که پیرامون زن وجود دارد، در آثار پهلوی، همانند دیگر نوشه‌های دینی، در نخستین وهله با زادن و حفظ نسل مربوط است و به این اعتبار، پیامدهای زایمان و پرورش طفل، و نیز مقدمات آن، به مثابه ابزاری نیرومند سنوشت زن را از پیش تعیین می‌کند، و بسیار کمتر از آنچه در مورد جنس مذکور دیده می‌شود امکان رهایی و تنوع برای حیات او وجود دارد. زن که انسان زاینده است، باید قواعدی سخت و لا یتغیر را بپذیرد؛ ازدواج کند و فرزند بزاید و آنان را پرورش دهد تا کدبانوی بهنجار و پسندیده بشمار آید. اهمیت زایندگی مستلزم تکیه بر ضرورت رفتار جنسی طبیعی در نزد زنان است و این امر، به رغم دشواریهای ذاتی، و نیز قیود اجتماعی بسیاری باید ادامه یابد که زن را پابند و مقید و اسیر می‌گرداند. معهذا زن باید چونان جنسی اصلی در حفظ نسل، با خشنودی و اشتیاق چنین وظایف صعبی را انجام دهد. احکام دینی در این راه با غرایز حیاتی و نیازهای زیستی زن هماهنگی و همراهی دارد.

آدمی دارای سرشت فرهنگی و طبعاً فرهنگ پذیر است و در همه جوامع عالم اعمال زیستی خود را بنا بر طرحی فرهنگی انجام می‌دهد. در آینین زرتشتی بنا بر متون پهلوی نیز همین حقیقت مشاهده می‌گردد. زادن و پرورش نوزاد، و نیز تأمین خوراک مادر و کودکان دو وظیفه مشخصی است که یکی طبعاً بر عهده زن و دیگری عمدها بر دوش مرد است. قوانین و قواعدی استوار حدود رفتار طبیعی جنسی را برای زن و مرد معلوم می‌دارد و نیز معین می‌کند که چگونه باید به تأمین معاش پرداخت. شبکه عظیمی از پنداشته‌های دینی و عرفی، پیش از زادن، در انتظار فرد است و او را تا پس از مرگ نیز همراهی می‌کند. زن به عنوان کودک و نوجوان در خانه پدر، و همسر و مادر در خانه شوهر، باید آن را که به وی باز می‌گردد، بداند و بیاموزد و با دلбستگی رعایت نماید، و مرد نیز سهم خویش را دریافت خواهد داشت. از آن روی که زن می‌تواند فرزند بدنیا آورد و این امر در واقع دوام جامعه را تضمین می‌کند، رفتار بهنجار وی نیز اساساً به این امر پیوند می‌خورد.

رعایت یک رشته تابو و پرهیز در رفتاری که به مادر شدن و مادر بودن باز می‌گردد، بخش مهمی از ویژگیهای ناریگ است. در آغاز، زن کودکی است که

مادر و پدر وی را به دنیا می آورند، پرورش می دهند تا به نوجوانی برسد. کودک با والدین و نیز نهادهای فرهنگی برای پروردن طفل، روابطی متقابل دارد که جنسیت وی نیز در تعیین نوع و روند آن دخیل است. با بلوغ دختر، نخستین وظایف او در حیطه رفتار جنسی آغاز می شود؛ وی باید پرهیزهای ویژه قاعده‌گی را رعایت کند و نیز تن به ازدواج رسمی و قانونی دهد، که پدر در آن سهم اصلی دارد. پس از آن در خانه شوهر وظیفه او زادن و پروردن فرزند و آنگاه تلاش برای همکاری در تأمین معاش خانواده است. بر این شایستها و ناشایستها باید یک رشته تکالیف مضاعف را نیز افزود که تشریفات و آداب دینی برای گذشتگان دودمان، یزشن و ستایش ایزدان از آن جمله است و گروه آن را برعهده زن می گذارد و وی را مکلف به شرکت و همکاری در آنها می کند. او در برابر افراد دیگر جامعه نیز موظف به رادی و راستی است و باید درویشان را بپروراند و کاروانیان و ارزانیان نیک را یاوری نماید. دین و قانون در این باره دست او را تا حدی که به خانواده زیانی نرسد و شوهر در آن خرسند باشد، باز می گذارد.

فرد در برابر آنچه به جامعه می دهد، خود نیز حمایت و پشتیبانی آن را دریافت می دارد. او پیش از زاده شدن گروهی را در انتظار خویش می بیند. سپس تا طفل و ناتوان است، پدر و مادر موظف به یاوری کردن و پروردن اویند. برای رفع نیازهای اولین و ارضای غرایی اصلی وی جامعه جایی منظور داشته است و از آنچه مقدور باشد سهمی به وی می دهد. بدیهی است وضع گروه خاصی که او به آن متعلق است، در ارائه بخش بیشتر یا کمتری از مواجب زندگانی به وی، دخیل است و پس از طبیعت، که یکی را نعمت بسیار می دهد و یکی را محروم می دارد، جامعه نیز سهم و قسمتی ویژه برای او منظور می کند. سرنوشت آدمی چنین است.

مادر و همسر نیک

با توجه به آنچه گذشت، وجود این حکم دارای دلایل روشن است:

یکی این که مرد اگر زن نکند، سرگران نشود، اما زن اگر شوهر نکند، همانا مرگران شود، زیرا که زن را جز از طریق آمیزش با مردان فرزند پیدید نماید و از وی پیوند نرود، (اما) مرد را جز از طریق زن

(گرفتن) هرگاه اوستا را — چنان که در وندیداد گفته شده است — بخواند، (ازوی) پیوند تن پسین فراز رو!

در شصت و سوم از صد در بندهش می‌گوید:

(۱) و آنچه پرسیدند که زنان را شوهر کردن چه کرفه است بدانند که بدین در چنان پیداست که دختر چون نه ساله شود می‌باید که نامزد شوی کنند (۲) چون دوازده ساله باشد با شوهر دهن (۳) و چون دشستان شود شوهر سزاوار به خویشتن آید و به شوهر ندهند و اگر پدر ندهد هر بار که دشستان شود و دختر سر شوید آن پدر تنافوری که هزار دویست درم سنگ، گناه باشد و به سر چینوید پل اول شمار این کنند (۴) و اگر مادر رضا ندهد این گناه (مادر) باشد (۵) و اگر برادر رضا ندهد این گناه برادر باشد (۶) و اگر دوده سالار رضا ندهد این گناه دوده سالار باشد (۷) و اگر دختر خود شوهر نخواهد و نکند و این گناه دختر باشد به سر چینوید پل پاده فراه این فرمایند (۸) و اگر هم چنان به هیچ حال شوی نکند و شوهر سزاوار باشد و خواستاری کند و سر در نیارد چون هشتاد ساله شود و بمیرد اگر صد هزار کار و کرفه کرده باشد ممکن نیست که روان او به بهشت رسد یا از دوزخ رهایی بیاید تا رستاخیز تن پسین^۳ در دوزخ بماند^۴.

۱. ثایت ناشایست، فصل ۱، بند ۱۹ ←

Sayast — Ne — Sayast, Jehangir C. Tavadia, Hamburg 1930.

«مرگزان» یکی از مدارج گناه و سنگینترین آنهاست، که مجازات دنیوی و پادافراه اخروی دارد. مرگزانی معادل اعدام است.

۲. برای «دودمسالار»، ص ۷۴-۷۵ ←

۳. «تن پسین» کالبدی است که جهانیان پس از رستاخیز و در زندگانی جاویدان می‌یابند.

4. Saddar Nasr and saddar Bundelesh, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay, 1909, PP. 134-5.

تناور یکی دیگر از مدارج گناه است و هزارو دویست درم سنگ اندازه اخروی آن است که هر درم واحد برای سنجش سنگینی گناه یا کرفه (— ثواب) است. گناه و کرفه در ترازوی مینوی برواز چندوپل اندازه گیری و «شماره» می‌شود. اگر گناه بیشتر باشد روان به دوزخ افتاد و اگر کرفه بیشتر باشد به بهشت می‌رود.

«قاعده دین چنین است که دختر و پسر بالغ شوند یعنی چهارده ساله یا ازدوازده سال کمتر نباشد پس ایشان را زن و شوی رواست».^۱

ازدواج ثوابی بزرگ است^۲ و نیز «آنکه دختر یا خواهر جهاد بکنند بهشود دهنده... کرفه مزدی سخت بزرگ گویند...»^۳. دختران می‌توانند برای یافتن شوهر نیک از یزدان یاری طلبند^۴. و نیز «هم به زنان باردار فرزند شاهانه و دارندگی فرزند اشومی دهد»^۵. داشتن فرزند نیک موهبتی است که ازسوی یزدان می‌آید و از عمر جاویدان بهتر است^۶. این آرزو را هر زرتشتی، به هنگام نیایش شبانه در برابر آتش، برای خویش درخواست می‌کند:

مرا بدای آتش هرمزان، نامبردار و پرورنده فرزندزادنی، که کشور آرای و اجمانی و نیک رسته و مسهران و از تنگی رهاننده [({یعنی رهاننده) ازدوازخ} نیک ویر] که شایسته و پرشناسایی (باشد) در آن (امور) که در آینده باید کرد، که مان و زند و ده و روستای مرا رشد و گسترش بخشد!»^۷.

تفسیر برای عبارت «فرزنده رهاننده ازدوازخ» در فصل شصت و یکم از حد د «بندھش چنین می‌آید:

«(۱) آنچه پرسیده‌اند که مردان زن کردن چند کرفه است بدانند حد و اندازه آن پدیدار نیست و ما تمامی آن بنتوانیم گفت (۲) چه اگر از آن زن فرزندی در

1. *Darab Hormazyar's Rivayat*, ed. by M. R. Unvala, 1922, PP. 12 - 13.

2. حد د دفتر، فصل ۱۸، بند ۱ و ۲ (ص ۱۵ کتاب)، حد د بندھش، فصل ۶۱ (ص ۱۳۲ - ۱۳۴ کتاب).

3. حد د بندھش، فصل ۶۱، بند ۱ (ص ۱۳۵ کتاب).

4. یمن ۹، بند ۲۳.

5. یمن ۹، بند ۲۲.

6. حد د بندھش، فصل ۳۶ (ص ۷۰ کتاب).

7. آتش نیایش، بند ۱۱ (یمن ۶۲)، در

Zand-i Khurtak Avistak, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1927, P. 42.

«مان وزنده» واحدهای اجتماعی روزگار کهن است، معادل تقریبی خانه و خاندان، و «ویس» یکی دیگر از گروههای سازنده جامعه دوران باستانی است.

وجود آید هر کار و کرفه که فرزند کنند همچنان باشد که پدر به دست خویش کرده باشد (۳) و چون از آن فرزند فرزندی بزاید هم چنان می‌شود تا به تخمه آن به جهان بماند (۴) و هر کرفه که ایشان بکنند آن کس را چنان باشد که به دست خویش کرده باشد (۵) و بدین جهان روز رستاخیز اگر پدری باشد که دوزخی بود از نشان دوزخیان دارد نقطه سیاه بود که بر پیشانی دارد، آن فرزند شفاعت کنند و ایزد عزوجل شفاعت ایشان بپذیرد آن نقطه سیاه بردارد^۶.

سهم مادر نیز از آن کرفه همانند سهم پدر است، و زنی چون مادر زرتشت، از فروغ فرزند خویش نور در جهان می‌پرآکند:

«آن گونه پیداست که چهل و پنج سال پیش از (آن) که زرتشت به همپرسگی آمد، فره زرتشت (به هنگامی که) مادرش — که او را دوغدویه خوانند — زاده شد به شکل آتش از آن روشنایی بیکران (عرش اعلی) فرود آمد و بدان آتش آمیخت که او را (اندر) پیش بود. از (آن) آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب به همه گذرها و سویهای خانه به شکل آتش پیدا بود. رهگذران، بزرگ روشنی همی دیدند. نیز چون (مادر زرتشت) پانزده ساله شد، از آن فره که اندر وی (بود، چون) به راه می‌رفت، فروغ ازا او بازمی‌تافت».^۷

با زادن زرتشت آبهای و گیاهان شادمان گشتند و بالیدند^۸. چون هر زن مستور و پارسا بر زمین فرزند زاید و پرورد، شادی و راشن بزرگ برای زمین است^۹. در هر زایشی اردوی سورانا هید، بگبانوی گرانقدری که آبهای هفت کشور را روان می‌کند و به جریان می‌اندازد، عنایتی دارد: اوست که نطفه نران و زهدان و شیر مادگان را پاک می‌گرداند^{۱۰}، و به پاس مراقبت اوست که کودکان زاده‌هی شوندو شیرمی خورند:

که همه نطفه مردان را پاکی دهد [که چون پاک و خوب، نه با

۱. حد د بندھش، فصل ۲۹، بند ۸ و ۹ (ص ۹۸ کتاب)؛ و نیز شاپست ناشاپست، فصل ۱۲، بند ۱۵.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۲ - ۱۹۳، به نقل از گزیده‌های زادسپرم.

۳. فرودین پشت، بند ۹۳.

۴. حد د بندھش، فصل ۷۷، بند ۷ (ص ۱۴۷ - ۱۴۸ کتاب) که تفسیری است بر فرگرد سوم وندیداد، بندھای ۲ و ۳.

۵. آبان پشت، بند ۲.

خون و چرک باید همی برای او (است)، که همه مادگان را برای زایش، زهدان را پاکی دهد [که چون بار دیگر آبستن شود، برای اردویسور (است)]؛ که همه مادگان را در زایش فرزند نیک دهد [که چون به نیکویی و خوب (نوزاد به دنیا) آید، برای او (است)، که برای همه مادگان بقاعدۀ (یعنی) چندان (که) باید]، نیکو [یعنی خوش] شیر برآورند^۱.

در این هاله قداست که زادن فرزند را در میان دارد، عمل «فرزندخواهی»^۲ نه تنها جز در چارچوبه مقدس پیمان ازدواج پسندیده نیست، بلکه در همان حیطه نیز باید قواعد و اصولی رعایت شود؛ مثلاً در شب، جز در روشنی آتش یا ستاره یا ماه نباید انجام گیرد^۳. در این هنگام باید نام یزدان را یاد کرد و دعا خواند: «و چون به نزدیک ناریگ شوی، باید نخست اهونور بسرابی و پس (از آن) اسم و هو»^۴. نزدیکی کردن با زن نباید به جنین آسیب رساند^۵. نیز «درباره گران گناهی هماگوشی کردن با زن آبستن و شیردار که تخمه فرزندش از مرد دیگر (است)»^۶ احکامی وجود داشته است. نیز:

(حکم) هر که با زن آبستن یا آن که کودک شیرخوار دارد، هماگوشی کند، چون (است)^۷? هر ریش (= زخم و گزند) و زیانی که بر کودک باشد، پس او را بر ذمه (است). اگر کودک شیر زده بشود یا (بر او) ریش رسد (و) بمیرد، (مرد) مرگزان (است). اگر این کودک شیر زده بمیرد، (و) پدر این کودک نداند که گناه مرگزان

۱. زند اردویسور نیایش، بند ۱۳ (ص ۳۳ زندخوده است).

۲. «فرزندخواهی» در برابر wahisnih X pue roistay پهلوی گذاشته شده که خود ترجمه اولتای است.

۳. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۷.

۴. دینکردمدن، ص ۸۰۸، سطر ۹ و ۱۰: اهونور یا اهونوریو و اشم و هو نام دو دعای معتبر و بسیار مقدس زرتشتی است که در موارد بسیاری خوانده می‌شود.

۵. دینکردمدن، ص ۷۳۹، سطر ۷، ص ۷۴۹، سطر ۹.

۶. همان، ص ۷۴۷، سطر ۲۲.

باشد، (او را) دادستان (ـ حکم) چگونه (است)؟ اگر با خواهش و پرسشن (ـ اجازه سالار) (باشد، پدر) گناهکار مرگزان (است) و اگر ییگناه (باشد)، پس او را (یک) تنافور (گناه) بر ذمه (است). و اگر دانست که (او را گناه بر) ذمه است، اما ندانست که تا چه (حد گناه دارد)، شیوه جبران (آن) چه (است؟ دادن) همه خواسته او (است که) به بخشش به مردان پرهیزگار باید بدهد و تا زنده باشد، (در) پیش (آنان به) خدمت کردن (ایستد)!

روشن است که با چنین عشق شکرفی به زندگانی، «تباه کردن کودک»، یعنی سقطجنین، چه جرم سنگینی است:

روان زنی را دیدم که گربان و زاری کنان می آمد و می رفت و بر سرش تگرگ سرخ می آمد و زیر پای، روی (ـ مس) گرم گداخته می رفت و سر و روی خویش را با کارد می درید. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران پادافراه می برد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که از مرد کسان به ناخویشکاری آبستن شد و کودک تباہ کرد. از درد پادافراه پندارد که بانگ کودک می شنود و می دود و دویدن چنان (وی را) گرانبار در نظر آید که کسی بر روی گرم برود، و همی بانگ آن کودک شنود و سر و روی خویش با کارد می درد و کودک را می خواهد و نبیند و تا فرشکرد این پادافراه باید بردن».

۱. زند فرگود وندیداد، ص .۵۹، سطر ۲ به بعد، ← دستنویس ت د ۲ (TD2 =)، بخش دوم، یادداشت شماره ۲۳ (امید می رود که بزویدی ترجمه و آوانویسی این کتاب آماده چاپ شود).

۲. ادادیه افname، فصل ۴، ← پژوهشی دساطیر ایران، ص ۲۷۳، «تگرگ سرخ» قرائت نگارنده است. منظور از «ناخویشکاری» وظیفه ناشناسی و خط‌کاری است. فرشکرد (ـ fras (a) gird معنای ابدیت از آن برمی آید، «فرشکردی» یعنی جاودانه و ابدی.

نه تنها چنین بدکارانی مكافات دوزخی میبینند، بلکه زن، نیک باشد دوست و یاور مهربان شوهر باشد. دین به عنوان خطاب کننده به وجودان فرد آدمی، زن را چونان گروندۀ راستین میخواهد، واژ او میخواهد و او را مکلف میسازد که قلباً به سرنوشت خود رضا دهد و صمیمانه بکوشد تا درست و نیک و وظیفه‌شناس باشد و در این راه بر تضادهای درونی و هوسهای دردناک دل خود چیره شود. ناپذیرفتن سرنوشت خویش و ناخشنودی در برابر آنچه اجتماع و حوادث آن بدوی می‌دهد در رفتار و کردار او پدیدار می‌گردد و ناشادمانی از نیروی مقاومت و شیرینی او می‌کاهد. زن که نتواند دلپذیر و آخرين تکیه‌گاه استوار مرد خود باشد، گرایش به آن می‌یابد که همسر فریبنده و دغلباز شود و نیرنگ و نابکاری او به مثابه معیار و محکی خواهد بود که جه را از ناریگ و دوزخی را از بهشتی متمایز می‌کند:

آن‌گاه، روان زنی را دیدم که جسد خویش را می‌خورد، پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که به‌گیتی، نهان از شوی، گوشت بسیار خورد و به‌دیگر کس داد».^۱

آن‌گاه روان زنی چند را دیدم که (هر یک) چند زبان (بود). پرسیدم که «این زنان چه گناه کردند؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زنان دروند است که به‌گیتی زبانشان تیز بود و شوی، سالار خویش را بسیار به‌زبان آزردند».^۲

روان زنی را دیدم که به‌زبان تابه‌ای گرم را می‌لیسید و دست خویش را زیر آن تابه می‌سوزاند. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران‌پادافراه برد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن دروند است که به‌گیتی نسبت به‌شوی و سالار خویش داد— پاسخی (= جواب حاضری) کرد و سگ زبان بود و نافرمانی کرد و کام او را در هماگوشی برنياورد و خواسته را از شوی دزدید و پنهانی

۱. ادادیه‌النامه، فصل ۸۳، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۸.

۲. همان کتاب، فصل ۸۲، ص ۲۷۸.

اندوخته خویش کرد»^۱.

این گونه تکلیف، مضاف بر مفهوم «ترس آگاهی» است که درباره آن گفتگو خواهد شد.

پنداشته های مشخص و موجود که رفتار آدمی را دقیقاً از پیش تعیین کند و جزئیات آن را در هر مورد معلوم دارد، باز هم به صورت احکامی مقدس و دینی پیرامون زادن و پروردن طفل هست: چون زن آبستن باشد، باید آتش را درخانه خوب پرهیز کرد و آن را روشن داشت^۲. نباید «چوب دندان»، یعنی مساوا کث و خلال دندان را که پوست دارد و مصرف شده است بر سر راه انداخت. زیرا اگر زن حامله پای بر آن نهاد بیم می رود که جنین آسیب بیند^۳. مراقبت پزشکی برای دوران آبستنی، مانند مالیدن روغن گوسفت بر شکم زن حامله^۴، توصیه می شده است. در اوستای کهن دستورهایی برای یاوری به زائو و نوزاد^۵، درباره پیش انداختن زایمان زن آبستن، کار کردن بر روی ناف طفل، و خوراک نخستین و دوم او و چه هنگام دادن او را شیر مادر، چه گونه مراقبت (کردن از) طفل به هنگام (قنداق) بستن و خفتن و پروردن (او، و) احتراز از گناه (رفتار) یقاعده کردن (در این موارد)^۶ وجود داشته است. در این طب سنتی متبحرانی نیز بوده اند، که گزینده های زادسپرم نابکاری از آنان را «پزشک ترین جادوگر» می خواند^۷. ده زن باید زائورا یاری دهند و پس از تولد باید آتش را بلندتر برآفروخت و آن را سه شبانه روز افروخته نگاه داشت. اند کی گوگرد باید سایدو در آب نباتی، بر کودک اندود^۸.

۱. ادای پیرا فنامه، فصل ۶۲، سه پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

۲. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۱.

۳. همان، فصل ۱۲، بند ۱۳.

۴. گزینده های زادسپرم، ص ۵۵، سطر ۹-۶.

Vichitakiha - i Zatsparam with Text and Introduction, ed. by B. T. Anklesaria, Bombay 1964.

۵. دینکر دمن، ص ۷۴۷، سطر ۱ به بعد (کتاب هشتم).

۶. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۳.

۷. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۱۵ و ۱۶؛ حد د (ث)، فصل ۲۴ (ص ۲۱ کتاب)، فصل

۱۶ (ص ۱۵ کتاب). آب نباتی آب میوه یا گیاهان است که گاهی به جای آب از آن استفاده

می شود.

به هنگام زادن فرزند در خانه میزد و میهمانی برگزار میکردند و این میزبانی ثوابی بود که به گنج کرفه ها میرسیده است. میزد برای زایش دختران و پسران، هریک آدابی ویژه داشته است. بر نوزاد نامی مینهاده اند که سود و خوبی بیشتر در نهادن نام دینی بر طفل است^۱.

دینکرد نمیگوید که چه تفاوتی در میزد زادن پسران و دختران رعایت میشده است. اما قرائی روشنی هست که نشان میدهد تولد پسر حادثه پراهمیت تر و دلپسندتر از زادن دختر بوده است. مثلاً در کتاب هشتم دینکرد به مضمون اوستای کهن و مفقود اشاره میشود که بنابر آن در پنجمین ماه آبستنی فروهر اشوان نری و مادگی جنین را تعیین میکنند و برای یافتن فرزند نرینه میتوان از آنان استمداد جست^۲. این گونه آرزومندی، که امروزه هم هنوز در همه جا هست، در آن جامعه مردسالار و باستانی کامل‌آقابل درک است. به رغم تأکید گاهانی بر تساوی زن با مرد و به رغم نقش فعال و زنده او، به گواهی مدارکی چون مادیان هزار دادستان در دوران ساسانی، دلایل کافی برای رجحان جنس مذکور در آن زمان نیز وجود داشته است.

از جمله قرائی که نشان میدهد در آن روزگار نیز جامعه برای هنر دردناک و دشوار زادن و عوارض سخت آن پاداش و مزدی پست به زن میداده است، تأکید شگفت بر ناپاکی عادت ماهانه زنان یا دشتان است. شاید عزت تولد فرزند چندان بوده است که نمیپسندیدند تا زن زاینده جز به آبستنی و شیردادن عمر بگذراند و فراغت وی را از این وظیفه طبیعی دوست نمیداشتند. بهرتقدیر پرهیزهای دشتان، که در فرهنگهای دیگر نیز نادر نیست، در متنهای کهن ایرانی با دقت و نفرت مورد توجه است. دشتان را تحفه و پاداشی خوانده اند که اهربین آن را به مشابه پاداشی، با بوسه زدن بر سر جهی، دختر خود، به زنان میدهد^۳، و یا چونان ابزاری که «زنان را جوانی و پیری پیدا کند» به زنی فریبند و همراز خویش میبخشد^۴ و با این هدیه زنان چنین نشان اهربینی را با خود همراه مییابند.

۱. دینکرد مدن، ص ۷۲۹، سطر ۱۹ (کتاب هشتم).

۲. همان، ص ۷۴۶، سطر ۲۰.

۳. پژوهشی داماطیر ایران، ص ۵۲.

۴. دستنویس پهلوی MU29، چاپ عکسی، شیراز، ۱۳۵۵، ص ۳۶، س ۳۷ و ص ۳۷، س ۱۵۱۴.

خلاصه‌ای از احکام و پرهیزهای سختی که در این باب در وندیداد و زند آن و نیز زند فرگرد وندیداد می‌آید، در فصل سوم از کتاب شایست فاشایست وجود دارد؛ تعویض جامه و دورنشستن از دیگران، دست کشیدن از کارهای روزمره در نه شبانه روز، هرگونه تخطی از این اعمال و جزئیات مشروح آن، گناهی با پادافراه دوزخی است. این میزان تکیه و تأکید شکفت است. هماهنگی آن را با شیوه آینی ستایش و نیایش در آن روزگار و نفرت از ناپاکی و آلودگی تن و هرگونه پلیدی و بوی ناخوش، و نیز کوشایی برای رعایت روشهای بهداشتی شناخته زمانه، و اموری نظیر اینها را می‌توان درک کرد. نیز می‌دانیم که پیوسته اصحاب آداب و تشریفات دینی ابرام داشته‌اند تا بخشی از واقعیت را باری از ارزش مثبت یا منفی بخشنده و آن را به صورت مرکز و محوری برای رعایت پرهیز و تابوهای آینی درآورند، و بخوبی شوهران ناخشنود می‌توانند پدیده ناخشايند و غریب دشتان را بیابند و در چنین جایگاهی قرار دهند. اینها همه قابل فهم و درک است. اما باز این گمان باقی می‌ماند که آیا هدفی اجتماعی و سیاسی نیز در افزودن بر این میزان تأکید و شکل دادن به آن در کار بوده است؟

با توجه به احکامی که درباره دشتان هست، هرگاه زنی فرزند نزاید، قریب به پیکسوم از زندگانی دوران جوانی را باید از حیات اجتماعی دور باشد. این میزان با زیمان و تابوهای مربوط به آن – که خود نظیر دشتان است – بیشتر می‌شود و در نتیجه نقش زن در جامعه، خود به‌خود، سبکتر و کوچکتر می‌گردد. بعید نیست که در اینجا تعمدی با هدفی آگاهانه یا ناگاهانه در میان باشد و این اصرار در پیونددادن دشتان با بوسه اهربین و تحفه‌وی، و جهشمردن زنی که قواعد دشتان را رعایت نکند، روشنی معین برای تحدید اقتدار زنانی امیر و صاحب‌جاه است که در جامعه مقهور بومی در سرزمین ایران دارای سمت‌های اجتماعی عالی و مراتب بلند بوده‌اند. این اقتدار و بلندپایگی – که زنانی چون شهرود در پیس دامین و سیندخت و سودابه در شاهنامه، نماد داستانی آن به‌شمار می‌آیند^۱ – در این خطه وجود داشته است و شواهدی گوناگون بر آن گواهی می‌دهد. با تکیه بر پلیدی دشتان و رسوخ-

۱. «نشانهای زنسوروی در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، از نگارنده، فرهنگ و زندگی، شماره ۲۰-۱۹ (پاییز و زمستان ۱۳۵۴)، ص ۹۴ - ۱۲۱.

دادن این پنداشته در سراسر امپراتوری نه تنها زن از سریر فرماندهی و ریاست گروه‌های اجتماعی فرو می‌افتد و از مقام پریستاری در معابد دین عتیق بیرون رانده می‌شود بلکه از دادوستد فعال اجتماعی و نیز اسکان تعلیم و تعلم مستمر و رسمی جدا می‌ماند. پس، فرهنگ اقوام زن- سرور مغلوب به‌شکل نمادین مقهور می‌گردد و زن نیز رعایت یک رشته پرهیز و تابوی سخت را تعهد می‌کند.

رعایت نکردن قواعد دشتان و پرهیز آن موجب پیدایش یک رشته گناه طبیعی است^۱. مثلاً نگریستن در خورشید و آب و آتش برای زن دشتان گناه است، و البته هم‌آغوشی با زن دشتان، که گناهی است با پانزده تنافور پادافراه، این رقم در فهرست گناهان و کیفرهای آنها درشت و قابل توجه است. برای جبران گناهان، برگزاری نیایشایی ویژه ضرور دانسته شده است و در فصل یا در شصت و ششم از حد دش تفصیل این نیایشها به‌نقل از زند جد دیوداد ذکر گشته است. این قواعد که در اصل و بن خود بسیار کهن و کهن است، بتدریج به تعدل گراییده است. مثلاً در روزگار امیداشاوهیستان (در حدود قرن سوم هجری)، این مورد بزرگ فتوی می‌دهد که شرط بیماری را در دشتان باید ملاحظه داشت و اگر خونریزی زنانه از بیماری باشد، باید آن را پاک شمرد^۲. این گونه اصلاحات به‌دلیل دشواریهای زمانه، که همه نیرو و توان جامعه را صرف‌خود می‌کرد، ناتمام ماند و در نتیجه، رشد تفکر آینی و اجتماعی را متوقف ساخت و آن را از هماهنگی و همپایی با دانش و دانسته‌های تازه بازداشت.

*

در متون غیردینی نکته‌ها و گفته‌های بسیاری هست که به زنان باز می‌گردد و برخی دارای ایستاری پرشوق و تحسین و برخی نیز تحقیرآمیز و ناخواهیند است. اینها که گاهی به‌منتهای مقدس هم ریشه می‌برند، ارتباطی با وحی زرتشتی در گاهان ندارند و تنها دیگرگونی و تنوع عقاید نویسنده‌گان مختلف را نمایش می‌دهد. پندر مردانه در باره زنان است که نه ذات زن و چگونگی واقعیات و خصائص

۱. *natural sin*، گناهی است که فاقد بعد اخلاقی باشد و صرفاً به‌آداب و رسوم آینی بازگردد.
2. *Rivayat - I Hēmit - i Asavahistan*, ed. B. T. Anklesaria, Bombay, 1962,
P. 123, L. 4 (35/3).

سرشته‌ی وی را، بلکه خشنودی یا اندوه و دشواری صاحب یا صاحبان این بیانات را در یافتن پیوند محبت‌آمیز و سالم با جنس مؤنث، و به تعبیر دقیق‌تر، با نفس و روح خود آشکار می‌کند.

از این قبیل است چنین گفته‌هایی با بار منفی: «زنان را خرد نیست»^۱. «بر زنان اعتماد مکنید که بر شما شرم و پشمایانی نرسد، به زنان راز مبرید که شما را رنج بی بر نبود»^۲. حتی در مجموعه دانش‌های باستانی نیز نظراتی در این زمینه وجود داشته است: «در باره افزون نیرو شدن ماده از هم‌اغوشی با نر، و کاسته زوری نراز هم‌اغوشی با ماده»^۳. پاسخ نیز در همین آثار هست: «و نیز آن زن بتر است که با او بeshادی نتوان زیست»^۴. بازمی‌آید: «کدام رامشیار بهتر است؟... و رامشیار، زن نیکخوی خوشخوی بهتر!»^۵. یا: «رامش بهتر (است) و در رامش، زن ترس آگاه، کدبانو و شوی دوست بهتر»^۶. «در باره چهار چیز که مرد اگر در جوانی اندوخته باشد، (در روزگار) پیری با آن پر رامش ترشود: «نخست فرهنگ نیکو و دیگرخواسته بارآور، سدیگر زن نیک، چهارم خانه آبادان»^۷. هم مردان پرهوس و هم پندهای هوسناک با میوه‌های تلخ و شیرین، از دیرباز بوده‌اند: «زن جوان به زنی کن!»^۸. «این کدام چهار چیز به تن مردمان بتر (است که) دژآگاه (مردم) با خویشتن کنند؟ یکی نشان دادن زورمندی، یکی درویش پرگرور که با مرد توانگر نبرد کند، یکی مالمند کودکخوی که زن خردسال به زنی کند، یکی مرد جوان که زن پیر به زنی کند»^۹. و نیز اندرزی دیگر: خود برای خویشتن زن خواه!^{۱۰}. «زن فرزانه و شرمگین

۱. چند ستن کوچک پهلوی، در کتاب متنهای پهلوی، گردآورده دستور جاماسب‌جی منوچهری جاماسب اسانا، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۲، ص ۴۰، سطر ۱۶. (از ترجمه چاپ‌نشده خانم دکتر منیژه احذیزادگان آهنی هم استفاده شده است).

۲. واژه‌ای چند از آدریاد سهراسپندان، بندهای ۴۸ و ۴۹، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۱۴۴-۱۵۲.

۳. دینکردمدن، ص ۷۴۸، سطر ۱.

۴. مینوی خود، ترجمه احمد تقضیلی، تهران، ۱۳۵۴، پرسش ۳۲، بند ۱۴.

۵. همان، پرسش ۱۳، بند ۵ و ۱۲.

۶. دینکردمدن، ص ۵۵، سطر ۱۲ (کتاب ششم)، ترجمه شاکت ۱۲/۵.

۷. همان، ص ۷۹۱، سطر ۱۱ (کتاب نهم).

۸. اندرز آدریاد سهراسپندان، بند ۱۱۱، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۵۸-۷۱.

۹. اندرز آدریاد، بند ۱۵۲.

۱۰. همان، بند ۴۲.

را دوست بدار و او را به زنی بخواه»^۱.

گفته هایی از این دست، که نظری فردی را در برابر زن بیان می کند، بسیار است. مثلاً در باره زیبایی زن، در گفتگوی خسرو قبادان و رهی می آید:

دوازدهم فرماید و پرسد که کدام زن بهتر (است)؟ رهی گوید که انوشه باشید! آن زنی بهتر (است) که از حیث اندیشه، سرددوست (باشد). افزون بر این، او را قامت میانه، مینه پهن، سر (و) سرین (و) گردن موزون، و پایش کوتاه، و میان باریک، و زیر پای گودی- دار، انگشتان بلند، و اندامش نرم و گوشتنالو، و به پستان (— پستان مانند به)، ناخن برفین، و گونه اش انارگون، و چشمش بادام- گونه ولب مرجانی، و ابرو طاقدیس (— گرد، تمامی)، دندان سفید لطیف و خوشاب، و گیسو سیاه و براق (و) دراز (باشد)، و در بستر مردان سخن بی شرمانه نگوبد.^۲.

طرحی از این زیبایی هم در توصیف «کنیز پیکر نیکو دیداری، با انگشتان دراز» هست که تجسم کردار نیک شخص متوفی است و در بامداد روز چهارم درگذشت بر او ظاهر می شود تا روان را به بخشت برد. این تجلی و اوصاف آن مأخذ از اوستاست و در برابر آن صورت دیگری قرار می گیرد که باز ریشه در اوستا دارد و صفت‌های پیکر مگس گون دیو پلیدی و آشوبنده کالبد مردگان است: عجوزه نشتنی که کردار بد گناهکاران است و چونان زن کریهی پدیدار می گردد^۳، و امید می رود که جه به آن شکل و شمايل باشد.

۱. همان، بند ۵۴.

۲. خسرو قبادان و رهی، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۲۷ - ۳۸، بند ۹۵ و ۹۶.

۳. این توصیف از دختر زیبا یا دین نیکو کاران در ادب اپرا ذمامه می آید (فصل ۴، بند ۱۸ تا ۲۰، چاپ هوگ، ص ۱۸). جزئیات آن با هادخت نسک تقاووت دارد (همان، فصل ۲، بند ۲۳، ص ۲۸۴). صفات زن نازبیا یادین بد کرداران، ترجمه تحت المظنی وصف دیونسوش یا آلدگی و پلیدی است که کالبد مگس شکل دارد (وندیداد ۷، بند ۲، و زند آن).

ساخت خانواده و پایگاه زن

در خانواده امروزی زرتشتی آثار اندکی از خانواده گسترده و پدرسالار هند و اروپائی برجاست و خانواده اصالتاً هسته‌ای و تک همسرنوین، که نام از پدر می‌برد و نو مکانی است، با زمانده منطقی همان شکل خانواده است. مع‌هذا، نوشه‌های پهلوی دورانی را نشان می‌دهد که مراحل عبور از خانواده باستانی را دربر دارد و برای آسیختن با عناصر بیگانه و ساختهای متفاوت خانواده در نزد اقوام بومی این سرزین، رشته‌های سرد رگم و گاه نامفهومی پدید می‌آورد. به این دلیل، با توجه به اندک بودن مدارک، نکات بسیاری درباره خانواده در امپراتوری ساسانیان مبهم باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد که بسیاری از اصطلاحات قدیمی، بسی آنکه دقیقاً واجد معنای امروزی باشد، در متون بکار رفته است. مطالبی غریب و غیرعادی در آنها به چشم می‌خورد که شاید انعکاس داد و ستد اجتماعی سنتگینی در این نوشه‌ها باشد. هرگاه تأثیر قوانین مدون بین‌النهرین را در مدارک موجود چندان مهم نینگاریم و الفاظ را بازتاب مفاهیم اجتماعی زنده و حقیقی همان زمان بشماریم، باید مرحله گذرانی از تحول خانواده را در آن دوران بازنگاریم. نکته روشن آن است که یکی از دلایل غرابت مفاهیم و مطالب این متون، تغییر معانی واژه‌های آشناست که در نتیجه آن، کلماتی شناخته و مأنوس، در بافتی متفاوت و برای القای مفاهیمی بکار رفته است که با آنچه ما می‌شناسیم، بسیار اختلاف دارد.

آنچه در نوشه‌های باستانی، اوستا و کتبیه‌های هخامنشی، می‌بینیم، آثار خانواده گسترده و پدرسالار است. جامعه دارای چهار واحد مان و ویس و زند و ده است و رؤسای آنها با زرتشتروتم—یعنی ریاست روحانی—پنج مقام اجتماعی یا «پنج ردی» را پدید می‌آورند. در فصل سیزدهم کتاب پهلوی شایست ناشایست می‌آید: «پنج ردی و چهار پیشه»¹ و چهار پیشه طبقات چهارگانه اجتماعی است. این نوشه به اوستا اشاره دارد. به نظر می‌رسد که در آثاری که به دوران ساسانی بازمی‌گردد، واحد سازنده جامعه دودمان یا دوده² است. ریاست دودمان، یا دوده سالاری، مقام مشخص و متمایزی است که یک رشته حقوق و وظایف به آن اختصاص دارد و فصلی از

۱. مثلاً بندهای ۹ و ۱۱ از فصل ۱۲ شایست ناشایست؛ نیز ← ص ۹۴ - ۹۵

2. dudag

مادیان هزادادستان به آن می‌پردازد^۱. این سمت چنانکه انتظار می‌رود، همیشه از آن مردان است. ظاهراً هر کدخدا، که همسر کدبانوست، شاید دوده سالار نباشد. اما، هر مرد پانزده ساله هشیاری می‌تواند این مقام را احراز کند: آن را از پدر و برادر یا یکی از خویشان پدری، مانند پدریز رگ یا عموی خود، بهارث برد یا دوده سالار وی را به چنین مقامی بگمارد. زن امکان داشت در سالاری مرد خود باشد، یا بی‌سالار بسر برد.

اقتداری که به دوده سالار تعلق می‌گیرد، بازمانده قدرت و حرمت پیشین پدر در خاندان گسترده هندواروپائی است. اختیارات و حقوق و وظایف وی در هند و نیز یونان و رم باستانی بسیار متنوع و فراوان بوده است^۲. این اقتدار از مذهب ریشه می‌گرفت و بر قانون جامعه تکیه داشت که خود نیز از مذهب بر می‌خاست. پدر نماینده اجداد خانواده و دین خانوادگی بود و حقوق خانواده تماماً به وی بازمی‌گشت و در واقع، او در جامعه نماینده خانواده خود، و در درون خانواده، صاحب اختیارات و اقتدارات اجتماع بشار می‌رفت. حق مالکیت و حق قضایت و اجرای عدالت درباره افراد خانواده از آن وی بود و همه حقوق او از آن ناشی می‌شد که پدر را پیشوای دین خانوادگی می‌دانستند^۳. در آن دین باستانی آتشگاه مقدس خانگی هندواروپائی مرکز نیایش و پرستش بود و قربانی و ستایش پیرامون آن انجام می‌گرفت و پدر، واسطه پیوند اعضای خاندان با دین خانوادگی و اجداد آن شمرده می‌شد که همه مقدس و باوران فرزندان خویش محسوب می‌گشتند و نیز نیازمند قربانی و ستایش آنان بودند تا بتوانند پس از مرگ به زندگانی اخروی خویش ادامه دهند. این پنداشته‌های عتیق، به تأثیر آموزش‌های گاهانی دیگرگون شده بود و نیز بخش مهمی از اختیارات و وظایف دینی و قضایی پدر را نهادهای دولتی و کشوری دوران ساسانی بر عهده داشت.

هر چند در روزگار ساسانیان دین از شکل خانوادگی خود درآمده بود، هنوز

۱. مادیان هزادادستان، ص ۲۴، سطر ۱۱ به بعد، و ←
Sasanidskij Sudebnik, Anahit Perikhanian, Erevan 1973.

۲. ژمده قدیم، ص ۷۷ به بعد.
۳. همان، ص ۸۲ به بعد.

هم آتش در خانواده نقشی ایفا می کرد: اگر در دودمان، زن و فرزند نابرا
و آتش بهرام، هر یک از این سه وجود می داشت و دوده سالار درمی گذشت،
می باشد شخص دیگری را به دوده سالاری بگمارند! این آتش بهرام چیست؟ آیا
یادبودی از آتشگاه باستانی است که بقای آن رمزی از دوام خاندان و دین آن است؟
چه پیوندی میان آن و آتشکده شهر و ده وجود دارد؟ احتمال آن هست که آتش
بهرام در خانواده نباشد. بنابراین، اصل خانوادگی بودن دین دیگرگونی تمام یافته
بوده است. اما آثار آن به هر حال دوام داشت. زنان برخلاف جامعه باستانی یونان و
رم، از حق مالکیت برخوردار بودند و نیز بسیاری از زنان جامعه ایران ساسانی،
در خانواده های می زیستند که اساساً ساخت هندواروپائی نداشته است. طبعاً اختلاط
و داد و ستدی میان این اشکال خانواده پدید آمده است. مع هذا، بسیاری از مفا هیم و
مسائل حقوق خانواده دوران ساسانیان را جز در پرتو آن پنداشته های عتیق
نمی توان درک کرد. مثلاً، حقوق اجتماعی از آن واحد اجتماعی خانواده بود و
هر خانواده، از طریق دوده سالار، از آن حقوق برخوردار می شد. بنابراین، زنانی که در
دودمان بودند، با واسطه دوده سالار، از حقوق اجتماعی بهره می یافتدند، اما، دوده
سالار می توانست آنان را برخود سالار و صاحب اختیار، یا به اصطلاح پادشاه^۲، کند.
در آن صورت می توانست شخصاً همسر اختیار کند، و نیز برخلاف زنان گروه اول، در
دادگاه گواه یا داور باشد^۳.

دوده سالار در جامعه ساسانی، همانند پدر در یونان و رم باستان، زنان و
بندهای را «در دید و بینش»، یعنی در نظرات و مسئولیت خود داشت. دایره اختیارات
پدر چندان بود که حق فروش فرزندان خود و نپذیرفتن آنان را به فرزندی داشت و
نیز می توانست زن و فرزند خود را از دارایی خانواده محروم گرداند و کسی دیگر را
به سالاری دودمان بگمارد. اما، هم اختیارات وی محدود به عقاید دینی و عرفی
می شد و هم آنکه در درون خانواده، زن از ارجمندی و قدرتی برخوردار بود که به
مادر خانواده و کدبانو باز می گشت. اعتقاد داشتند که فرهنخانه با کدبانو و کدخداد،

هر دو پیوند دارد و هرگاه جسد آن دورا از درخانه بیرون برند، فره خانه با وی به درخواهد رفت^۱. بنابراین، در زمان حیات نیز کدبانو در فره خانه با شوهر خود سهیم بود. فرزندان ملزم بودند که هم از پدر فرمانبرداری کنند هم از مادر^۲. همسر کدخدا که کدبانو و پادشاه بود، در اموال شوهر می‌توانست شریک باشد و به اصطلاح انبازوی گردد. زن حق مالکیت داشت و درآمدی ویژه می‌توانست به دست آورد. نیز دستمزد خود را می‌توانست برای خود نگاه دارد یا به شوهر دهد. در اموال شوهر حق تصرف مالکانه داشت و هرگاه زن و شوهر با هم وام می‌گرفتند به صورت شریک متضامن با آنها رفتار می‌شد و از زن، بی اجازه شوهر، قانوناً می‌توانستند وام را بازستانند. چکرزن، بنابر قرارداد و پیمان، حقی در اموال شوهر می‌یافتد که به وی تعلق می‌گرفت. رابطه زن با دوده‌سالار، به واسطه نوع ازدواج و نسبتی که میان آن دو بود، تعیین می‌گشت.

دوده‌سالاری به طور طبیعی از آن پدرخانواده بود و پس از وی به پسرش می‌رسید. ظاهراً ابعاد خانواده و گستردگی آن در روزگار ساسانیان، در ایران به مراتب از آنچه در یوتان و رم باستان دیده می‌شود کوچکتر است و ترکیب اوستایی مان و ویس و زند دیگر گون شده است و جای «ده»^۳ کشور قرار دارد و پیوند خویشاوندی دورتر، دیگر اعتباری قانونی ندارد. پس از درگذشت پدر، دوده‌سالار طبیعی، یا به اصطلاح پهلوی «بوده»^۴ یکی از این چهار نفرند: «آموخته شده است که دوده‌سالار «بوده»، این چهار (اند): پسر پادشاهی و (پسر) پذیرفته و ستر منصوب و برادر انباز»^۵.

این موارد در روایت امیداشاوهیستان چنین تعریف شده است:

«(۲)... دوده‌سالاری سه گونه باشد: منصوب، بوده (– قانونی و طبیعی)، گمارده؛ (۳) آن که منصوب (است) آن باشد (که) کduxدا در زندگانی خویش سالاری

۱. زندگردن و ندیداد، ص ۵۲۹، سطر ۱۰ - ۱۳، (روایت پهلوی)، ص ۷۶، سطر ۴ - ۶.

۲. مشلاً «اندرز کود کان» ترجمه و آوانویسی نگارنده، مجله چیستا، سال ششم، شماره ۷ و ۸ (۱۳۶۸)، ص ۴۹. اندرز بی نسام در کتاب متنهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱، مینوی خرد، پرسش ۳۸، بند ۴.

3. Dahyu 4. Bûdag 5. kardag

۶. مادیان هزاد دادستان، ص ۲۶، سطر ۱۰ - ۱۲. در باره ستر stûr ← ص ۷۶ - ۷۷.

دوده را بنا بر قانون، به او دهد، و او را دودمسالاری انتصابی (سپارد)؛^(۴) و یا مردی هوشیار و پانزده ساله را (که) برای سالاری شایسته باشد به پسری پذیرد یا او را نسبت به خود متعهد کند،^(۵) و آن (— دودمسalar طبیعی) آن (است) که چون کدخدا از جهان برود، پس او را پسری تنی زاده و هوشیار و پانزده ساله باشد. همان پسر را دودمسالاری به صورت طبیعی (است)^(۶). آن که گمارده (است) آن (است) که پس از درگذشت کخدای (کسی را که) به دودمسالاری سزاوارتر (است) و او را سالاران زمانه (به دودمسالاری) گمارند و دادستان (— حکم) او از طریق گمارده شدن (است)؛^(۷) (گماردن کس به) دودمسالاری در آن زمان (ضرور) باشد که مردی به دین از گیتی برود وزن و فرزند نابرنا و آتش بهرام در دوده (وی باشد). اگر نیز یکی از این سه هست، پس نیز (وجود دودمسالار) همانا ضرورت دارد، و او را (اگر) برادر انباز و پسر برنا و دودمسالار و ستر منصب و پسر پذیرفته نیست، پس او را کسی که سزاوارتر (است)، به دودمسالاری باید بگمارند،^(۸) آن (کس) به دودمسالاری سزاوارتر (است) که به آن (شخص) درگذشته نزدیک پیوندتر (باشد)،^(۹) همی آن را که خویشاوندتر (است)، برای دودمسالاری آن که درگذشته (است)، پیکار (— مجادله و دعوا) کردن و خواستن (آن) واجب (است)».^(۱)

اگر شخصی سزاوار دودمسالاری باشد و آن را ادعا نکند و به دست نگیرد در آن مورد گناهکار و مسئول خواهد بود و اگر دلیل قانع کننده‌ای نداشته باشد، با گناهکاری معزول خواهد شد و کسی که پس از وی بیشتر سزاوار است، آن را به عهده خواهد گرفت.^(۲) کسی که باید دودمسالاری را عهده‌دار شود، با بهانه‌هایی چون دوری از وطن نمی‌تواند از انجام دادن آن شانه خالی کند و باید به وطن باز گردد و یا کسی دیگر را به جای خود بگارد.^(۳) از جمله کسانی که می‌توانند به دوده سالاری برسند، همسری است که کدبانو پس از مرگ شوهر خود اختیار کند:

«(۲۴) اگر پس از درگذشت کخدای، پیش از آن که کسی سزاوار به دوده سالاری گمارده شود و (سمت) گماردگی را ستاند، کدبانوی دوده همسر^(۴) همی فراز

۱. «وایت امیدا شاه و هیستان»، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۱ - ۲۲، بند ۳۰.

گیرد جایز (است) (۲۵) که دوده‌سالار گمارده نشود، کدبانوی دوده همسر فراز گیرد و دوده‌سالاری به همسر واگذار شود. (۲۶) کدبانوی دوده نیز (که) همسر گیرد، با آگاهی و دانستن سالاران زمانه است، هنگامی که همانا (همسر) گیرد^۱. این مرد را شوهر نمی‌خوانند و چون پسر کدبانو به پانزده سالگی رسد باید رضای خود را در برابر این ازدواج ابراز دارد^۲.

وظیفه‌ای که بدین ترتیب بر عهده دوده‌سالار گمارده قرار می‌گیرد، امری است که آن را با حقوق امروزی افراد نمی‌توان انطباق داد، زیرا ضرورت اداره‌شدن اموال خویشاوندان در روزگار ما ایجاد حقیقی قانونی برای افراد نیازمند نمی‌کند. دوده‌سالاری که این سمت را به او واگذار کنند، دارای حقوق و وظایفی است و در برابر آسیب و زیانی که از سوی وی به اموال بر سد، پاسخگو و مسئول خواهد بود^۳. این نوع وظایف و اختیارات و نیز گماردن دوده‌سالار برای آتش، همه یادگار رسوم و آداب باستانی آریایی است که به رغم پیدایش دین غیر خانوادگی و نیز وجود پرستشگاه‌های عمومی دورده و شهر هنوز برجای مانده بوده، اما نقش و کار کرد خود را بتدریج از دست داده و معنای وجودی آنها به ابهام گراییده است. گاهی هم مراحل این تحول تدریجی در متون موجود انعکاس دارد.

یکی از مواردی که مراحل تحول نهادهای دینی و اجتماعی را در آن می‌توان دید، مفهوم مبهم و دشوار «ستر» است. ستربه معنای متولی و موتن و وارث است و به کسی اطلاق می‌گردد که بازمانده و یادگار شخص متوفی باشد. آن اعتقاد مقدس عتیق که حیات اخروی نیاکان خاندان را وابسته به وجود فرزندان ذکور در خاندان می‌شمرد^۴، ظاهراً با دیگرگونی چندی در ایران بازمانده است:

داشتن فرزند را از شرایط گذر روان از چینودپل و رسیدن او به بهشت می‌خوانند هرگاه مردی پانزده ساله^۵ بی پسر از دنیا می‌رفت، راهی برای باقی ماندن نام و نشان و «پیوند تن پسین» برای او وجود داشت و آن گماردن ستر یا فرزندخوانده

۱. همان، ص ۰۲، پرسشن ۵، بند ۲۴ - ۲۶.

۲. مادیان هزاد دادستان، ص ۲۶، سطر ۱ - ۵.

۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۵ تا ص ۲۹، سطر ۳.

۴. تمدن قدیم، ص ۳۷ به بعد.

۵. دیایات داداب همزدیا، ج ۱، ص ۱۸۲.

برای او در بامداد روز چهارم درگذشت بود. ستر «پل‌گذار» مردم است و «اگر فرزند نزینه بود بهتر، و گرفرنده نباشد و دختر باشد و یا پادشاه زن باشد پل‌گذار شود. پس آن زن را باید که شوی کند. اگر پسر زاید بهشوی اول باید داد. و گر آن زن بمیرد یک ستر کردن آواید. و گر آن زن زنده باشد و شوهر نکند گناه کار باشد و به خویشان او واجب است که ستر با وی دادن»^۱ در مادیان هزار دادستان در فصل ستری، زن چکر نیز می‌تواند این سمت را بیابد^۲ و نیز این کتاب گماردن ستر را از ویژگیهای می‌داند که به دینان را از دیگران متمایز می‌گرداند^۳. حال آنکه در روایت امید-اشاوهیستان این ضرورت فراموش شده است^۴. با توجه به ضروری بودن پل‌گذار تاکنون و تاکیدی که بر حقوق و وظایف «زن ستر» در مادیان هزار دادستان می‌شود، چنین پیداست که ستر در عهد ساسانیان با پل‌گذار در متون بعدی و نیز سنت زنده، تفاوت چندی دارد. آنچه در اینجا باید باد شود، نقش و ارزش جنسیت در نهاد «ستری» است: هر زنی تنها یک بار می‌توانست ستر باشد، اما مردان بارها می‌توانستند به عنوان ستر برگزیده شوند. ظاهراً هرگاه مرد بالغی ستر بود، همو دوده‌سالار نیز بشمار می‌آمد، اما هرگاه زن به صورت طبیعی این سمت را می‌یافت، می‌باشد برای دودمان سالاری نیز بگمارند. مع هذا زن ستر دارای حقوق و اختیاراتی متمایز در مادیان هزار دادستان است^۵.

اگر پسری خردسال در خانواده بود و سالار دودمان در می‌گذشت، برای دودم سالاری مردی معین می‌شد و طفل که ستر بود، در پانزده سالگی به سالاری دودمان می‌رسید. اما دختر یا زن تنها می‌توانستند پسری به دنیا آورند که ستر باشد و در پانزده سالگی دوده سالار شود.

برخی از وظایف و حقوق سالار دودمان، در مادیان هزار دادستان چنین است: می‌تواند سالاری دوده را به شخص سورد نظر خود دهد، که پسر پذیرفته و ستر

۱. همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. مادیان هزار دادستان، ص ۴۹، سطر ۲ و ۳.

۳. همان، ص ۶۱، سطر ۱۶ تا ص ۶۱، سطر ۰۱.

۴. روایت امید اشاوهیستان، ص ۱ - ۳۰، پرسشن ۸.

۵. مثلاً: مادیان هزار دادستان، ص ۵، سطر ۷ - ۱۲.

۶. مادیان هزار دادستان، ص ۲۶، سطر ۰۱ - ۱۲، ص ۲۶، سطر ۷ - ۵.

منصوب نام می‌گیرد، و خواسته و شروت خود را، چنان‌که بخواهد تقسیم کنده،
یا آن را برای روان خود وقف نماید^۱. زن در دودمان در سرپرستی او بود:
«پدر، سالاری دختر را جاودانه، و برادر، آن (— سالاری) خواهر را تا زنده
(است) دارا (است و) بیگمان جایز (است که آن را به دیگری) دهد»^۲.
«دادن سالاری به دیگری» در شرایط مساعد به معنای شوهردادن دختر است.
بی‌رضای دختر ازدواج اوقانونی نبود، اما پس از ازدواج زن ملزم به اطاعت از شوهر
است^۳:

و آن زن را نه زن باید شمرد که فرمانبردارش نباشد، و سود و زیان
و اندوه و رامش شوی را همچون آن (— سود و زیان...) خویشن
نشمارد (و) با شوی هم‌سود و هم‌زیان نباشد، چه، او از هر دشمن
بتر (است)^۴.

زن و فرزند موظف به رعایت حرمت و فرمان اویند و این تکلیف در فصلی از
مادیان هزاده‌دان، به نام «در ناترس و آگاهی» مورد بحث قرار می‌گیرد^۵، و درباره
«ترس آگاهی» زن پادشاهی و زن چکر و دختر و پسر و بنده نسبت به پدر سالار و
دودمان سخن می‌رود:

ناترس آگاهی این باشد (که) کاردستی که شوی او را فرماید، نکند
و آن (— کار) بد را که نکردن گوید (— دستور دهد)، (انجام دهد) و
(چون) هر (یک از آن) دورا به سه بار (تکرار کند، ناترس آگاهی)
باشد^۶.

۱. مثلاً: همان، ص ۲۰، سطر ۱۵ تا ص ۲۲، سطر ۱، بخش الف، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۳۱، سطر ۸-۱۵، ص ۲۹، سطر ۳-۱۱، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۱ و ۱۲.

۴. اندرز بی‌نام در کتاب متنهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱۱.

۵. مادیان هزاده‌دان، ص ۴، سطر ۱۲ به بعد، بخش الف.

۶. همان، ص ۵، سطر ۸-۱۰، بخش الف.

ناترس آگاهی چون مورد اعتراف قرارگیرد و به صورت نوشته و مکتوب و «سخن‌نامه» درآید زن و نیز فرزندانی که پس از آن ازوی زاده شوند، از خواسته شوی بی‌بهره خواهند ماند^۱، وزن چکر نیز از خواسته معهود محروم خواهد شد^۲. در دینکرد نیز می‌آید که امر «ناترس آگاهی» در بخشی مفقود از اوستا مورد گفتگو بوده است^۳.

سالار دودمان مسئول اعمال و کردار زن و بنده خویش است:

زن و بنده همی در دید و بینش (— در مسئولیت) خدایگان و سالار (خویش است و چون) زخم یا ستمی کند، توان (آن) یک دوم (بر عهده) خدایگان یا سالار (و) یک (سهم بر عهده) آن‌کس (است) که گناه کرد^۴.

دوده سالار مسئولیت تأمین معاش خانواده را نیز بر عهده دارد و در فصل دیگری از مادیان هزاده‌دادستان، درباره پرداخت هزینه زندگانی، یا «خورش و دارش» سخن می‌رود:

پسر تا بُرنا (— بالغ) شود (و) دختر تا شوی کند (و) زن تا زنده (باشد)، آن که پادشاهی (است، هزینه) خورش و دارش (— خوراک و معاش) (آنان)، اگر از دارایی پدر فراهم کردن میسر باشد، از آن (— دارایی) پدر (باید تأمین شود)^۵.

هرگاه پدر این هزینه را از دارایی پسر یا دختر یا زن خویش بردارد و خرج کند باید آن را باز پس دهد^۶. این هزینه باید از راه حلال تأمین شود و اگر جز

۱. همان، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲ و ۷، بخش الف.

۲. همان، ص ۷، سطر ۱۷ تا ص ۸، سطر ۲، بخش الف.

۳. دینکرد مدن، ص ۷۷۳، سطر ۲۰.

۴. مادیان هزاده‌دادستان، ص ۱، سطر ۶-۴.

۵. همان، ص ۳۲، سطر ۱۲ و ۱۳.

۶. همان، سطر ۱۴، ص ۳۲، سطر ۱۶ تا ص ۳۳، سطر ۱.

این باشد موجب تباہی خاندان است^۱. پرداخت هزینه حلال برای زندگانی زن و فرزند «اشوداد» یا خیرات و نیکوکاری است^۲.

وی حق فروش آنان را نیز دارد، اما در صورتی که نتواند معاش ایشان را تأمین کند و با فروش یکی، هزینه زندگانی دیگران فراهم شود^۳. اگر کسی به آنان تعاجز کند، توان این جرم به وی تعلق می‌گیرد^۴. پدر شخصاً به هر یک از اعضای خانواده به عنوان ارت، هرچه را بخواهد می‌تواند به بخشید. اما اگر وصیت نکند، «حصه فرزندان شاه زن»، پسر را دو حصه و دختر را یک حصه، و گرفزند چکرزن باشد، او را یک حصه و فرزند شاه زن را دو حصه^۵. از اموال پدر ارت می‌رسید. سهم زن پادشاهی در ارت همانند پسر پادشاهی بود و زن چکر، ارتباط مالی با خاندان شوی چکرنداشت مگر بنا بریمان و قراردادی معین و موعود.

در رم و یونان باستان، زنان حق حضور در دادگاه، حتی برای ادای شهادت هم نداشتند^۶. ظاهراً در ایران نیز چنین بوده است: «و این سه را به عنوان گواه نباید پذیرفت. زن و کودک نابالغ و مرد بنده را»^۷. اما از دینکرد هشتم برمی‌آید که در اوستای گمشده، مباحثی در باره زنانی که از «سالاری» مرد خارج بودند وجود داشته است:

در باره شایسته بودن زن به گواهی و داوری چون بر تن خویش سalar
(و) پادشاه (باشد و چون) نیز به دستوری شوی (باشد) شایسته نبودن
(وی)^۸.

برای زنی که در سالاری مرد باشد، در اوستا اصطلاح statu ، و در

-
۱. دینکرد مدن، ص ۵۵۵، سطر ۵ - ۷ (كتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۸).
 ۲. دایت پهلوی، ص ۱۲۶، سطر ۶ - ۸.
 ۳. مادیان هزاد دادستان، ص ۳۲، سطر ۹ - ۶، و سطر ۱۳ - ۱۷.
 ۴. زندگرد و ندیداد، ص ۵۹۱ - ۵۹۲.
 ۵. دایت داداب هرمز دیاد، ج ۲، ص ۴۶۶.
 ۶. تمدن قدیم، ص ۸۵.
 ۷. مینوی خود، پرسشن ۳۸، بند ۳۷، ترجمه مینوی خود، ص ۵۶.
 ۸. دینکرد مدن، ص ۰۸، سطر ۱۸.

پهلوی *astayenid radan*، برای زن بیرون از سالاری *stato* معادل *anastayenid radan* وجود داشت. در تفسیر پهلوی این دو اصطلاح می‌آید: «آن که در خانه پدران و شوی (است)» و «آن که (در خانه پدران و شوی نیست)». نیز زنی که از خانه پدر به شوهر داده شود یا بیرون از سالاری، با دو اصطلاح متفاوت نامیده می‌شده است^۱. نیز از شیاهتی که در دونوع ازدواج کهن «خودسرای زن» و «ایوکین» مطرح بوده است، استنباط می‌شود که گاهی زنان اختیارات و حقوقی مشابه دوده سالاری می‌یافته‌اند^۲.

رویه‌مرفته، از کتابهای پهلوی برمی‌آید که از اعتبار جنسیت مردانه و اقتدار کهن پدران در جامعه عتیق هندواروپائیان، در امپراتوری ساسانی چنان اثری بر جای بوده است که پسر زاده شدن را به صورت امتیازی برای فرد آدمی درآورد؛ انسان مذکور هم حرمت و مزایای حقوقی بسیاری را دریافت می‌کرد و هم مسئولیت تأمین معاش زن و فرزندان را بر عهده داشت. بدان‌گونه که زن بیوه مظہر بی‌پناهی و رنجوری بود^۳. اما زن کوشما و هوشیار، با سودجستن از حق تملک و دارایی و کار، می‌توانست به یاری بخت و دانایی، جایگاه ارجمند و بلندی در جامعه بیابد و به عزتی چندان رسد که به گواهی مدارک مکتوب، از آن پس زن زرتشتی هرگز توانایی برخورداری از آن را به چنگ نیاورد. زن در آن روزگار توان آن را داشت که مزایایی را با شایستگی ذاتی و کوشندگی از آن خود کند که مردان، خود به خود، به محض مرد زاده شدن، امکان بهره‌مندی از آن امتیازات را می‌یافتد.

انواع ازدواج

شوهر کردن برای زن، بنابر قواعد دوران ساسانیان به معنای درآمدن از سالاری پدر یا برادر و رفتن به سالاری شوهر یا پدر اوست. اجازه رسمی دوده سالار،

۱. وندداد و زندان، فرگر ۱۵، بندهای ۱۱، ۱۳، ۱۵؛ نیز:

Mansour Shaki, «The Sassanian Matrimonial Relations», *Archiv Orientalni*, 39 (1971), PP. 32, 23, 45.

۲. دایت امیدا شاه و هیشتان، پرسشن ۴۲ و ۴۴ که در آنها اختلاف این نوع ازدواج مورد پرسش است، و گویا نوعی مقایسه میان آن دو مطرح است.

۳. اندرز آدریاد، بند ۹، کتاب متنهای پهلوی، ص ۶۵، سطر ۱۲ - ۱۴.

نخستین عاملی است که نوع ازدواج را تعریف می‌کند، در وله دوم، ازدواج زن برای بار نخستین و بعدی، تعیین می‌کند که ازدواج چه نوعی است. ازدواج می‌تواند واقعی باشد یا نامادین و آینی. در شکل اخیر، پیوندی غیر واقعی و مبتنی به پنداشتهای مقدس در میان است که تنها در چهارچوب همان تصورات باستانی درک آن امکان دارد. در متون قدیمیتر، از ازدواج منقطع نیز سخن می‌رود، و نیز کنیز کانی که فرزند می‌آورند. نیز از آنجا که ازدواج را امری جاویدان تلقی می‌کردند، مفهوم طلاق به طرزی که اینک آن را می‌شناسیم، درک نمی‌شده است. به همین دلیل برخی از این انواع ازدواج تنها کاربرد واژه‌های آشنا با معانی متفاوت است و هرگاه تعاریف آن در پرتو معانی جدید، بی‌توجه به باورهای کهن، بررسی شود، چیزی جز ازدواج بار اول و بارهای دیگر نیست. در همه آنها تک‌شوهی اصل قاطع است، ولی از تعدد زوجات، حتی به صورت دو زن پادشاهی در مادیان هزاردادستان نشانهایی هست.^۱

نوع نخستین ازدواج یا پادشاهی، همان است که تا به امروز دوام آورده است و در همان زمان نیز، بنابر شواهد و دلائل طبیعی، نوع اصلی بوده است. در آن، سالار دودمان موافقت می‌کرد که دختر خود را به‌شوهر دهد. پیمان میان داماد و پدر دختر بسته می‌شد. نمونه‌ای از وصف آن در پیمان کدخدا^۲ پهلوی برجای است: ازدواج، «اشوداد» یا امر خیر است. دختر برای نخستین بار ازدواج می‌کند و «ستر» یا «ایوکین» یا «دخترخوانده» کسی نیست. رضای او در ازدواج شرط است^۳ و پدر، که سالار اوست، با سه سخن یا سه قول، موافقت خود را با ازدواج اعلام می‌دارد. عروس می‌پذیرد که در زندگانی از زنی و یگانگی و فرمانبری و ترس آگاهی در برابر شوهر، و نیز از ایرانی^۴ بودن و بهدینی باز نگردد. داماد نیز تعهد می‌کند که او را به عنوان زن گرامی، به عنوان کدبانو استوار دارد، و

۱. مادیان هزاردادستان، ص ۱، سطر ۲ و ۳، بخش الف.

۲. متنهای پهلوی، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۳. مادیان هزاردادستان، ص ۳۶، سطر ۵ - ۲، ص ۳۶، سطر ۹ - ۱۶، خرد^۵ اوستا، ص ۳۵۲،
یادداشت^۶، صفحه ۸۲.

۴. erih، اصطلاحی است که ظاهراً نه بر ساکنان سماکی غیر از ایران، بلکه بر گروهی از مردم همین سرزمین اطلاق می‌شده است، که احیاناً پیرو راه و روشی دیگر در زندگانی بوده‌اند، به دنباله مطالب.

خوراک و پوشاك او را در آسایش فراهم گرداند و فرزندان وي را به پادشا فرزندی خود بشمارد. از بند هفتم پیمان کد خداibi برمی آید که داماد عروس را در درآمد اخود پادشاه می کرده است و معنای پادشاه دارای قدرت و اختیار و حق تصرف است: نیمی از دارایی خود را، که بر آن حق بخشیدن دارد، بهوي می دهد و قرار می گذارد که نیمی را از هر چه در آینده به دست آورد، به صورت تقسیم ناشده^۱ به همسر خود بسپارد و هر گاه خود زن یا کسی از سوی او آن را مطالبه کند، بی بهانه بهوي بپردازد. گواهان این قرارداد را امضاء می کرده‌اند.

در اینجا نوعی ازدواج مطرح است که در آن، زن به برابری و «انبازی» شوی می‌رسد و در هادیان هزادادستان از آن یاد می‌شود. در قیاس با «اندرز گواه گیران»^۲ فارسی می‌بینیم که شرایط ضمن عقد اینک بیان نمی‌شود و هیچ نوع مهری امروزه در کار نیست. ظاهرآ این شرایط جزئی مرسوم از اصول ازدواج شده است. عروس با تواضع و سربلندی بیشتری به خانه بخت می‌رود. عملآ در دارایی شوهر سهیم است. در سالهای اخیر رسم و کالت پدر دختر — که تا دو سه دهه پیش جاری بود — رفته رفته منسوخ شده است. ازدواج رسمآ پیمانی است ابدی که میان زن و مرد جوان و با امضای آن دو تن انعقاد می‌پذیرد. پدر دختر نخستین گواه از هفت مرد است که آن را گواهی و امضاء می‌کند.

این ازدواج امری فرشکردنی یا جاودان است^۳. زن و شوهر باید عهد کنند که هر کار و کرفه که ورزند، در آن هم بهره باشند^۴. اگر زن نتواند توبه کند، شوی می‌تواند به جای او این کثر را انجام دهد^۵. آن دو باید بکوشند تا همراه یکدیگر نیکی ورزند و در زندگانی چنان بسر برند که در بهشت نیز بتوانند با یکدیگر باشند:

«نیز رأی و باور بر این داشتند که مردمان را چهار چیز بس نیکو (است).

1. windisn 2. abaxt

۳. جمله خودهادستا، به اهتمام رستم سوید رشید خورستند و آسوزنده این شیرمرد نوذر، چاپ بعضی ص ۵۸.

۴. «دایات امیدا شاده هیشتان»، ص ۱۱۱، سطر ۱ و ۲.

۵. حد د (پندهش)، فصل ۳۹، ص ۱۰۹.

۶. «دایات پهلوی»، ص ۱۶۴، سطر ۲.

این نیز ایدون (باشد): نام خویش و سخن خویش و کار خویش و زن خویش... و زن خویش (داشت) این باشد که در هر (کار نیک و) اشویی (با او) همکابه (دارای رأی و آرزوی یگانه) (باشد)^۱.

«یکی این که مردی چون یشت کرده باشد و زن وی (یشت) نکرده باشد، بسیار واجب (است برای) زن یشت کردن یا گیتی خرید فرمودن؛ تا چنان که در گیتی، ایدون نیز در مینو، بیشتر بهم نزدیک باشند، و درهادخت (نسک) گوید که «زن ترس آگاه را همانند فرزند باید داشتن»^۲.

چنین زنی بهترین یاور شوی خویش است، حتی اگر مرد، روحانی بزرگ یا زرتشتروتم باشد: «او، زرتشتروتم، را یاور پنج (است) : بزرگمان و بزرگ ویس و بزرگ زند و شهریار، و نیز آن که زن خود (وی است)»^۳.

اگر در زندگانی مرد زن را به نیکی و راستی هدایت نکند، در جهان دیگر، که زن پادافراه خواهد کشید، از شوهر خواهد پرسید که چرا او را آگاه نکرده است^۴. زن انباز می‌تواند در دارایی شوهر دخل و تصرف کند. می‌تواند از مال وی به دیگران بیخشد و اگر مقدار این بخشش زیاد باشد، باید از شوهر اجازه بگیرد^۵. سهم او از ارث همانند پسر پادشاهی است و نیز کاین او از آن باید پس از وام گزاردن پرداخت شود^۶. اگر فرزند نداشته باشد، همه میراث شوهر از آن او خواهد بود^۷.

۱. دینکرد مدن، ص ۵۰۱، سطر ۱۹، کتاب ششم، شاکت، ص ۵۲، بند ۱۳۲.

۲. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۳، یشت کردن یکی از مراسم ضروری برای هر زرتشتی در دوران قدیم شمرده می‌شده است. گیتی خرید کردن عبارت است از سفارش دادن برای نیایش و ستایش به کسی دیگر است که آن را برگزار کند و در برابر آن پول دریافت دارد. هادخت نسک یکی از بخشهای اوستاست.

۳. شایست ناشایست، فصل ۱۳، بند ۴۴؛ Zaratustrum.

۴. ادادیه افنامه، فصل ۶۸، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۴.

۵. مادیان هزاد دادستان، ص ۳۲، سطر ۱۱-۹، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲، بخش الف.

۶. داییت پهلوی، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۷. داییت داداب هومزدیار، ج ۱، ص ۱۸۸.

۸. همان، ص ۱۸۷.

زن اگر ترس آگاه نباشد و ناترس آگاهی او مسلم بشود و شوهر کتاباً گواهی برآن بستاند، از دارایی همسر بی بهره خواهد ماند^۱. ناترس آگاهی زن، همانند بسیاری از امور اخلاقی در کائنات اثر می‌کند:

به جهت استقرار مپنداز در زمین، هنگامی که دزد و ستمکار و مرگرzan، و زنی که در برابر شوی ناترس آگاه (است)، در جهان با گناهکاری بر (زمین) راه روند – (و) شوی ایشان (آن زنان) خویشکار (وظیفه‌شناس و صالح) و نیک (باشند) –، زلزله بیشتر می‌شود^۲.

در باره ترس آگاهی و حرمت زن نسبت به شوهر بسیار غلو شده است و در فصل پنجاه و نهم از حد د د نظر می‌آید:

(۱) این که در دین اویژه مازدیسان زنان را نیایش کردن نفرمودند
(۲) که نیایش ایشان آن است که هر روز سه بار بامداد نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش بازایستد و دست به کش کنند و گویند که ترا چه اندیشه است تا من آن اندیشم. و ترا چه می‌باید تا من آن گوییم و ترا چه می‌باید تا من آن کنم که فرمائی (۳) هرچه شوهر فرماید آن روز بر آن باید رفتن (۴) و البته بی‌رضای شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد (۵) چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کار کنند در دین او را اشوه خوانند و اگر نه او را جه خوانند^۶.

مع هذا نه تنها کدبانو نیز همانند کدخدا با فره خاندان و پایندگی آن پیوستگی دارد، بلکه فرزندان نیز موظف به اطاعت و داشتن «ترس آگاهی» در برابر اویند^۷ و

-
۱. ۷۸-۷۹ ص.
 ۲. شایست ناشایست، فصل ۱۵، بند ۲۲.
 ۳. دایت پهلوی، ص ۱۲۰.
 ۴. ۷۴ ص.

در کتاب حقوقی مادیان هزار دادستان، نقش فعال او را بخوبی می‌توان مشاهده کرد. او می‌تواند به هنگام مرگ خود، سalarی خاندان را به کسی که مایل باشد بسپارد^۱. سهم او از ارث شوهر همانند سهم پسرپادشاهی است^۲، و حتی بنابر وصیت شوهر این حق از او سلب نمی‌شود^۳. اگر پس از مرگ شوهر و قبل از گمارده شدن دوده سالار برای خاندان، همسری شایسته بگزیند، وی بعد از مسالاری خواهد رسید^۴. اگر انجاز شوهر باشد، برای فسخ آن پیمان انجازی، «سخن‌نامه‌ای» تنظیم می‌شده است^۵. فسخ این قرارداد، با طلاق دادن وی همانندی و یکتایی ندارد و مضاف بر آن است. هنگام طلاق رضا و «خرسندی» زن شرط اصلی است:

اگر گوید که پادشاه ختری را (که) به زنی من در آمده است و من با خرسندی دختر، دختر را از زنی هشتم (طلاق دادم)، مگر آنکه بدین آیین گوید، در غیر این صورت (بر) موافقت دختر چیزی آشکار نه (باشد)، پس مطلقه نشود (و) دخترو آن مرد، زن و شوهر (می‌مانند)^۶.

طلاق بی‌خرسندی زن، شرعی و قانونی نبوده است و حتی با وجود وصیت صریح شوهر ارزش اجرایی نداشته است^۷. درباره طلاق و شرایط آن در فصل سی و چهار از حد ده بند هشت می‌آید:

(۱) واندر دین پیداست که دختر تا نه ساله نشود به شوهر نباید دادن و نامزد کسی نباید کردن (۲) و تا دوازده سال شود پس به شوهر باید دادن چه گناه باشد (۳) و هر زنی که چهار بار بگوید به شوهر خویش من ترا نخواهم و زن تو نباشم یک شب‌نروز هم برین سخن

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۱۲ - ۱۵.

۲. همان، ص ۸۸، سطر ۷ - ۱۳، (دوایات داداب هرموزدیا)، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. داهت امیدا شاده هیشنان، پرسشن ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بیویژه ص ۲۷، بند ۶.

۴. سه مطالب پیشین.

۵. مادیان هزار دادستان، ص ۴، سطر ۴ - ۹.

۶. همان، ص ۳، سطر ۱۱ - ۱۴.

۷. داهت امیدا شاده هیشنان، پرسشن ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بیویژه ص ۲۷، بند ۶.

باشد مرگزان دوزخی باشد (۴) هر زنی که فرمان شوهر نبرد آنچه شوهر فرماید نکند او را بدان شوهر هیچ حقی و بهره نرسد که خواهد اگر نان و نفقة ندهد گناهش نباشد (۵) و چون زن مستور و کم سخن باشد فرزند نرینه بیشتر زاید (۶) باید که شوهر او را ماننده فرزند دارد و هیچ فرقی نباشد (۷) و چون پسر سه بار جواب پدر بازدهد و فرمان پدر نبرد مرگزان باشد کشتن واجب بود به دین (۸) و به دین مازد یستان نشاید که زن رها کنند (۹) و طلاق نیفتند مگر به چهار چیز (۱۰) یکی آنکه بستره شوهر خویش برد و بی رسمی کند و ناشایستی ازو پدیدار آید (۱۱) و دوم آنکه دشتن پنهان کند و شوهر نداند (۱۲) و سیوم آنکه جادوی کند و آموزد (۱۳) و چهارم آنکه فرزند ارش نزاید (۱۴) دل زن خوش کند و به شوهر دهد و خویشن زنی دیگر بکند به رضا و خشنودی یکدیگر (۱۵) اگر نه هیچ نشاید هشتن (طلاق دادن) و اگر دست باز دارند و بهانه ازین چهارگونه هیچ نباشد گناه کار و مرگزان باشد (۱۶) و چون کسی زنی بخواهد و دست پیمان کند بعد از آن نشاید که آن پیمان بشکند (۱۷) هر وقت که آن زن را بدان معنی غمی بهدل رسد او را گناه باشد با در فراه به روان او رسد و مهر دروج خوانند.

درباره گناه مهر دروجی و برهم زدن ازدواج، در اوستا نیز مطالبی بوده است و در دینکرد هشتم از آن یاد می شود:

درباره گران گناهی (به) چندگونه، دروغزنی (- مهر دروجی کردن)، که چون (زن) با همداستانی (به شوهر) داده شد (و) پذیرش آشکار گردید، (سپس اگر) به مرد دیگری داده شود، چیست، در همان فصل^۱.

در کتاب «ایت چلوی»، این مهر دروجی در ردیف دیگر انواع پیمان شکنی

۱. صدد (بندھن)، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ mihr - druj - گناه پیمان شکنی که ایزد مهر را می آزارد.

۲. دینکرد عدن، ص ۷۱۷ - سطر ۱۶.

و نیز دزدی می‌آید و زن، اگر رضا به رها کردن شوهر اول و درآمدن به همسری مرد دیگر بدهد، و کسی که در این امر یاوری و مرد دوم باشد، و نیز شوهر دوم، همگی مرگزان اند^۱. چنین زنی شایسته مجازات و پادفراه دوزخی است^۲.

ظاهراً شکستن پیمان متفاوت است با انعقاد قرارداد ازدواج منقطع و سوقت که در مادیان هزادادستان به آن اشاره می‌شود^۳. چنین ازدواجی، به قیاس با آنچه در شاهنامه^۴ می‌آید، هم باید دست کم در آن از جهیزیه زن خبری نباشد، و هم آن که بهشیوه‌های جدید زندگانی جامعه ساسانیان باز گردد. شاید بتوان ازدواج منقطع را غیرآریایی و رسمی از آن بومیان این سرزمین دانست که در تضاد با آثار بازمانده از ساخت خانواده و پدرسالاری دودمان و حقوق کهن آریایی و احکامی از این دست قرار می‌گیرد:

در جایی نوشته است که چون مرد زن را از زنی بهلد، مگر چنان
(باشد که) آن زن را بر خویشتن سalar و پادشا (صاحب اختیار)
کند، در غیر این صورت اگر او را به سالاری به کس (دیگر) ندهد؛
آن زن (اگر) پس از آن در زندگانی آن مرد شوهر کرد (و) فرزند
زاید، آن فرزند آن زن، آن (مرد) را متعلق (است) که آن زن را به آن
آیین از زنی هشت (طلاق داد).

این گونه تعلق و خویشاوندی را باید بازمانده پیوندهای خویشی و حقوق و
اختیارات خاندانهای گسترده و پدرسالار در ادور پیشین دانست که بن و اصل
آریایی دارد و بدوران پیش از هند و یونان و رم باستان ریشه می‌برد، نظری دیگر
این حکم هم هست:

اگر به زن گوید که ترا برخویشتن سalar و پادشا کردم، (او را از

۱. دایت پهلوی، ص ۳۵، سطر ۱، به بعد.

۲. دینکرد مدن، ص ۵۰، سطر ۸.

۳. مثلاً مادیان هزادادستان، ص ۸۷، سطر ۲ و ۳، ص ۸۷، سطر ۱۷ تا ص ۸۸، سطر ۲.

۴. به «نشانهای زن‌سروری...»

۵. مادیان هزادادستان، ص ۳، سطر ۱۵ تا ص ۴، سطر ۱.

زنی) نهشته است، بلکه (او را) پادشاهی (– اختیار) بهشوهر چکر کردن داده باشد^۱.

چنین مفاهیم و احکامی از دایره تصوراتی که به آن خواهد ایم بسیار دور است و به جهانی دیگر از پنداشته های عتیق تعلق دارد. به همین میزان نیز می تواند مبدأ سوء تفاهم و تعبیر غلط و اعمال غرض شود. مع هذا، شوهر چکر کردن، چه در زمان زندگانی سالار دودمان و شوهر زن، و چه پس از مرگ وی، از مسائل مورد بحث حقوق آن روزگار است^۲.

از مجموع مطالب بازمانده در این باره، ظاهرآ چنین پیداست که گاهی سلطور از آن ازدواج داشتن زن بنده یا پرستار به زنی است:

یکی این که ایشان را که چکر به زنی (باشد) و فرزند از او زاید، آن را که نر (است)، اگر هم به پسری بپذیرد، نیکو (باشد) و آن که ماده (است، او را به فرزندی پذیرفت) سودی نیست. چه (پسر) ستر شایسته (است)، و در (فرگرد) چهاردهم هوسیارم (نسک)، دستوران آموخته اند که «پسر من پسر تو نیز تواند بود و دختر من دختر تو نتواند بود»، و بسیارند که (با) این اندیشه ستر نگمارند که فرزند چکر را به پسری پذیرفته ایم^۳.

ظاهرآ پدر می توانسته است فرزند زن چکر را به فرزندی نپذیرد و فرزند کنیز

۱. همان، ص ۳. سطر ۱۱ و ۱۰.

2. Anahit Perikhanian, «On Some Pahlavi Legal Term,» Memorial Volume of W. B. Henning, London 1970, PP. 349 - 75; Mansour Shaki, «the Concept of Obligated Successorship in the Madiyan i Hazar Dadistan,» Monumentum H. Nyberg, Leiden 1975, PP. 227- 42

وندیداد و زندآن، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۵.

۳. واژه را صورت هزووارشی برای mad – مادر نیز می توان خواند و اگر درست باشد نشانی از آن رسم باستانی است که کدبانو یا مادر خاندان در پذیرفتن فرزندخوانده دارای نقش و سهمی بارز و در آین کهن دینی آن جایگاهی شاخص و متمایز داشته است.

۴. شایست ذا شایست، فصل ۱۲، بند ۱۴؛ فصل ۱، بند ۲۱.

متعلق به مادر بوده است. در دوزخ ادای پرداخته مردی را می‌بینیم که «مادراندر» یا نامادری فرزندان و زن دوم داشته و فرزند خود را به فرزندی نپذیرفته است.^۱ به نظر می‌رسد که به اعتبار همین نوع زن گرفتن، شوهر می‌توانسته است زن خود را به عنوان استعاری بنده و پرستار، و به مثابه چاکر محسوب دارد و او را به مردی دیگر بدهد. عملاً رفتار وی همانند طلاق دادن زن و ازدواج مجدد کردن است، اما با استفاده از اصطلاحات و سنت و روابط رایج زمان، «زن به چکری شوی پیشین، به شوی»^۲ داده می‌شده است. و این ازدواج را چکر زنی یا چغرزنی می‌گفته‌اند. مرد نیز شوی چکر و فرزندان آنان نیز چکر نام می‌گیرند. ظاهراً اطلاعات مختصر و پراکنده‌ما از این نوع ازدواج به ادوار تاریخی و شرایط اجتماعی گوناگون بازمی‌گردد: مثلاً کرفه پسپادشا یی به پدر پادشا یی تمام‌می‌رسد، اما در مورد چکری، این میزان یک‌چهارم است. قول دیگر هم هست که می‌گوید تمام آن کرفه به پدر چکر خواهد رسید.^۳ یا همانند آنچه در پادشا زنی هست، اگر کسی به زن چکر تجاوز کند، توان آن را به شوهر چکر باید بپردازد.^۴ زن چکر را جز بنا اجازه سالار خود از جای او نمی‌توان دور کرد.^۵ او بر دارایی شوهر حقی نداشته است مگر بسنابر قرارداد و پیمان.^۶ کاربرد مهم این شیوه ازدواج، بویژه در ادوار متأخر که ساخت خانواده دیگرگون شده بوده است، در هنگامی است که شوهر بمیرد و زن برای بار دوم ازدواج کند.^۷ ظاهراً چون ازدواج نخستین پادشا یی و فرشکردنی است و در جهان دیگر نیز ادامه می‌یابد، بار دوم زن باز به عنوان استعاری چکر، زن مرد

-
۱. ادای پرداخته، فصل های ۴۲ و ۴۳؛ در حدیان هزاردادستان، ص ۱، سطر ۲-۴ می‌آید: گویند که تا پادشا یی بهرام، مردمان را آن بندگانی متعلق بود که از پدر (بنده) زاده شده بودند، نه آنکه از مادر. (از) این روی (است) که شویانس (نام یکی از صاحبان فتو) گفته است که بچه از آن پدر (است) و اینک گویند که (بچه آز آن) مادر (است).
 ۲. دایت داداب هرمذیاد، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱؛ ص ۱۸۶، سطر ۱۶.
 ۳. دایت پهلوی، ص ۱۶۴، سطر ۷.
 ۴. ذند فرگرد وندیداد، ص ۵۹۱، سطر ۶ و ۷.
 ۵. همانجا، سطر ۹ - ۲۰۱.
 ۶. دایت امیدا شاوهیشان، ص ۲۹، بند ۱۱.
 ۷. دایت داداب هرمذیاد، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱، ص ۱۸۶، سطر ۱۶.

دیگری می‌شود. همین امر درباره دختری که ستر و ایوکین باشد نیز معمول بوده است^۱. گفته شد که یکی از معیارهای تعریف ازدواج در آن دوران، اجازه پدر یا سalar دودمان بوده است و تنها با اجازه سalar ازدواج فرشکردی امکان دارد^۲. اما نوع دیگری از ازدواج نیز قانونی بوده است که در آن اجازه سalar دودمان مطرح نیست و برای دختری که دست کم پانزده ساله باشد، مجاز است. پسندیده نیست و چون دوده سalar دخالت رسمی برای تأمین شرایط مناسب زندگانی دختر ندارد، دشواری بسیاری در میان است:

(۲) خودسرايان / خودسراي گزارش می‌شود (به) پيوند جداگانه، و آن باشد که چون مردی را دختر برناست و پدر (برای) در خانه نگاهداشت (او) گناهکار (است) وزن جز به دستوری پدرسالاري فراز گيرد و زن وي شود؛ آن زن خودسرايان خوانده می‌شود. دستمزدي که او را باشد نيز از آن سalar زن نه (باشد) و (هزينه) خوراک و جامه را (چون) از اوستانند، جاييز (است) و (چون) پسری زايد (و پسر) به برنابي آمد، زن را اندر سالاري آن مرد به پادشاهي زنی او به پادشاهي باید داد. پسر (و) دختر (که) در پانزده سالگي آن پسر زاده شوند همگي پسر و دختر آن پسر باشند (و) آن پسر را پسری کس نیست^۳.

دختر اگر بواسطه کوتاهی پدر (شخصاً) همسر اختیار کند، (هزینه) خوراک و معاش را، اگر از دستمزد خود (دختر) هست، از دستمزد خود، و اگر او را دستمزد خویش نیست، از آن (= دستمزد) پدر خواهد بود^۴.

این ازدواج قانونی است و با رابطه جنسی غیرقانونی و حاملگی از طریق آن

۱. ← ص ۹۲.

۲. زند گرد و ندیداد، ص ۵۹۲، سطر ۵ و ۶.

۳. دوایت امیداشاوهیشنان، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴. هادیان هزاده دسته ایان، ص ۲۲، سطر ۱ - ۳.

متفاوت است. زنی که بی‌شوهر حامله شود و بزاید نیز فرزندش باید مورد مراقبت و محبت قرار گیرد. کودک را قانوناً مرد و خاندان او باید نگاهداری و سرپرستی کنند. در صورت پدیدار نبودن آنان، پدر و برادران زن موظف به سرپرستی و مواظبت زن و فرزند اویند. سقط جنین گناه بزرگی است که حتی در این مورد نیز جنایت بشمار می‌رود. طفل از پدر ارث می‌برد، حتی اگر وی درگذشته باشد و میراث تقسیم شده باشد؛ باید آن را از نو جمع کرد و تقسیم کرد^۱.

آخرین نوع ازدواج مورد گفتگو، ازدواج نعادین و آینینی است. در مقدمه پیمان کدخدايی پهلوی اعلام می‌شود که عروس را ستی یا ایوکینی^۲ کسی نیست و این شرط برای درآمدن زن به پادشا زنی مرد ضرورت داشته است و اگر دختری که ستی باشد به پادشاهانی مردی درآید، گناهی بزرگ است. به دلیل تکیه سنگینی که بر حفظ نام و نسل ذکور در جوامع و خاندانهای کهن می‌شد، هرگاه ستی حقیقی، یا فرزند نرینه برای خاندان وجود نداشت، می‌کوشیدند تا راهی برای رفع این کمبود بیابند. یکی از آنها اختیار زنی به عنوان ستی بود که ازوی فرزندی به نامگانه شخص زاده شود^۳.

همسر پادشاهی شخص متوفی ستی طبیعی وی بشمار می‌رفت و نیز زن چکر می‌توانست این نقش را بر عهده گیرد^۴. هرگاه زنی دیگر این سمت را می‌پذیرفت، تن به ازدواجی نعادین با شخص متوفی در می‌داد، و همسر پادشاهی وی شناخته می‌شد. فرزندان زن نام همان مرد را می‌گرفتند و وی به عنوان چاکری آن شوهر پادشاهی، می‌توانست با مرد دیگری ازدواج کند؛ این شوهر واقعی، شوهر چکر وی نامیده می‌شد و او زن چکر آن مرد. زنی که چنین امری را می‌پذیرفت، می‌باشد پسری به نامگانه آن شخص متوفی متولد کند و هر زن پکبار می‌توانست ستی شود:

ستی ایدون باشد که چون مردی به دین درگذرد... (واز) خویشان
آن درگذشته جانشینی (برای او) تعیین کنند، ستی خوانده می‌شود...

۱. زند فرگرد وندیداد، ص . ۶، سطر ۱ تا ص . ۳ . ۶، سطر ۳.

۲. پیمان کدخدايی، بند ۲، ص ۱۴۱.

۳. ۴ ص ۷۶-۷۷.

۴. همانجا.

که برای او نامگانه و پیوند پدید آورد و خواسته (او را) نگاهداری کندا.

این رسم که ریشه آن با ساخت خاندان در دوران باستانی هماهنگی داشت و هنگام دیگرگون شدن آن ساخت عتیق، رفته رفته نقش خود را از دست داد و صورت بازمانده آن دستخوش ابهام گشت. پنداشته مقدس کهنه که بقای خاندان و دودمان را ضرور می‌دانست، بر جای ماند و اینک رسم پل‌گذاری در جای آن معمول است.

یک مورد خاص از ستری، «ایوکینی»^۱ نامیده می‌شد. کلمه ایوکین صورتی تصحیف یافته از عبارت اوستایی *yo he pascaeta* است، یعنی «آن کس که پس از اوست». اصطلاح شده است برای دختری که برای پدر یا برادر خود نقش زن پادشاهی را بر عهده می‌گیرد؛ تا پسری بزاید و به نام آن مرد خوانده شود و از انقطاع نسل وی پیشگیری کند:

(۲) ایوکین آن باشد که چون مردی درگزد و او را زن (یا) فرزند پادشاهی و پسر پذیرفته (نیست)، جز دختری که شوی نکرده است، دیگری او را نیست، و او (— آن مرد) را ستر منصوب و برادر انباز نیست، (پس) آن دختر ایوکین پدر (است و) چنان باشد چونان که زن پادشاهی پدر است. (۳) (او را) کسی به پادشاهی زنی کردن و داشتن جایز نه (باشد). پسر و دختری که از او زایند (در حکم) فرزند پادشاهی پدر باشد^۲.

(۴)...(اگر) برادر را که (هنگام) رفت از جهان، زن و فرزند پادشاهی یا پسر پذیرفته یا ستر منصوب است، همان دختر (— خواهر وی) به پادشاهی زن همان شوی است (— می‌ماند) و او را ایوکینی و ستری

۱. دادستان دینی، پرسش ۵، با استفاده از آوانویسی و ترجمه منصور شکی، ص ۳۲۶؛

Mansour Shaki, *The Sassanian...* PP. 322 - 45.

و نیز ←

2. *ayokenih*

۳. «ایت امیدا شاده هیشتان، پرسش ۴۴، ص ۱۶۳.

کس دیگر نباشد. اگر او (برادر) را زن و فرزند پادشاهی، پسر پذیرفته، ستر منصوب یا گمارده نیست، (و) همان دختر بهایوکینی، ستر برادر ایستاد (منصوب شد) او را پادشاهی زنی همان شوی، (دیگر) نیست. پسری که از او زاده شود، در دودمان همان برادر زاده شده است. (۴) اگر همان مرد که او را شوهر است رضا دهد که همان زن را به زنی داشته باشد، پس او را بهایوکینی برادر، زن باید کردن. زن را نیز تن به زناشویی داشتن، بنا بر حکم دین درست باشد. اگر جز این (کنند)، درست نیست، زیرا هم مرد و هم زن را به پادشاهی زنی (ازدواج پادشاهی) داشتن جایز نه (باشد). (۵) و اگر داند که به پادشاهی زنی داشتن مجاز نه (باشد) و به پادشاهی زنی دارد، در جای (فورآ) تنافور گناه (است) و در طول سال مرگرzan. (۶) همی چون بداند که به پادشاهی زنی داشتن مجاز نه (باشد)، واورا به زنی دلپسند (باشد) و پس او را در زمان (فورآ) بهایوکینی برادر و چکرزنی زن باید کردن و بهایوکینی برادر باید داشت. (در این صورت) از گناه زبرنوشته دور (خواهد بود).

ایوکین می تواند تک دختر یا یکی از چند دختر خانواده باشد^۱. تدبیری نظیر همین در هند و یونان و رم باستان نیز اندیشه شده بود و در آنجا هم اجرا می گشت^۲. ظاهراً به همین شکل است که از ایرج پیوند می رود و از دختری که پس از مرگ او بدنیا می آید، نسل وی در جهان باقی می ماند.

کار و مشاغل زنان

در جامعه طبقاتی آن روزگار، کار فرد به طبقه و کاستی بازی گشت که وی در آن تولد یافته بود. در اوستای متاخر جامعه ایرانی به سه طبقه روحانیان و جنگیان

-
۱. همان، ص ۳-۴، پرسش ۱.
 ۲. دایت داداب هرمزدیا^۳، ج ۱، ص ۱۸۴.
 ۳. تمدن قدیم، ص ۶۸.

وکشاورزان تقسیم می‌شود و یک بار نیز از طبقه چهارم، صنعتگران، نام به میان می‌آید. در عهد ساسانیان جامعه به چهار طبقه روحانیان و جنگیان و دیبران و توده مردم بخش می‌شد که مشتمل بر صنعتگران در شهر و روستاییان در ده بود. گروه دیگری از اشراف نیز بودند که در مرتبه‌ای بالاتر قرار داشتند^۱. ظاهراً در باره همین گروه یا مقلدان ایشان است که در نامه تنسر می‌آید: «واشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز گردند، وزنان ایشان، همچنین، به جامه‌های ابریشمین، و قصرهای منیف و رانین، وکلاه و صید و آنچه آینه اشراف است»^۲. زنان دیگر، به فراخور طبقه خویش، طبعاً به کارهای خانه و مزارع و احیان‌کارگاه اشتغال داشته‌اند.

تنی چند از زنان خاندان شاهی در آن روزگار بر تخت سلطنت نشسته‌اند و یا نام بانوانی امیر و بلندمرتبه، چون دینک و شاپور دختک، در تاریخ بر جای است. گاه ساختن شهری به آنان نسبت داده می‌شود: ون بلاشان، که به زنی کیقباد درآمد، شهرستان ون را ساخت^۳. همای چهرآزاد شهرستان توگك^۴، و شیشیندخت یهودی، زن یزدگرد اثیم و مادر بهرام گور، شهرستان شوش و شوستر را بنا نهادند^۵. در یادگار ذیوان و عده همسری زیباترین این زنان، یعنی همای، دختر گشتاسب شاه، و بهستون، دختر ارجاسب شاه هیون، به مردی داده می‌شود که در جنگ ساخت برای کشور خود پیروزی به دست آورد^۶.

در نزد روحانیان، به دلیل وجود تابوهای سنگین در دشتان و زایمان، طبعاً امکان آموختن علم دین برای دختران و زنان محدود می‌شد و این مضایق بر تسامع در آموزش آنان می‌توانست باشد. مع‌هذا، احتمال آن هست که بسا نظرات سنجیده و صائب، یا خطاكه اینک در دست است، از آن زنانی دانشمند و صاحب رأی باشد و به دلیل نبودن سنت ذکر نام اندیشمندان، چه مرد و چه زن، از یاد رفته

۱. آرتور کریستینسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۲. نامه تنسر به گشتب، به تصحیح سجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۹.

۳. شهرهای ایران، (کتاب متنها پهلوی، ص ۱۸ - ۲۴)، بند ۵۷.

4. tawag

۵. شهرهای ایران، بند ۴۵ و ۴۷.

۶. یادگار ذیوان (کتاب متنها پهلوی، ص ۱ - ۱۶)، بند ۷۷ و ۹۷.

است. همین فراموشکاری بیگمان در طبقهٔ صنعتگران و هنرمندان رسم بوده است و بی‌تر دید بسیاری از آثاری را که تاکنون از دل خاک بیرون می‌آید، تماماً یا بعضاً، زاده نیروی خلاقیت زنان آن روزگار باید دانست: تاریخ نه نام مردان را به یاد می‌آورد و نه نام زنان را!

در بهشت ارد اویراف، به زنانی که آفرینش همزدی را، آب و آتش و گیاه و گوسفند را حرمت و پرهیز کردند و بزرگ داشتند، برخورد می‌کنیم^۱. نمونه‌ای از این زنان نیرومند و پرورنده گیاه و گوسفند را در کادنامه اردشیر با بکان می‌بینیم:

(۱)... روزی شاپور اردشیران... به آن ده آمد که کنیزک (— دختر مهرک نوشزاد) در آن بود (۲) قضا را کنیزک در سر چاه بود و آب همی کشید و چهار پایان را آب همی داد (۳) (و) بر زیگر به کاری شده بود (۴) کنیزک چون شاپور و اسواران را دید، برخاست و نماز برد و گفت که درست و خوش و با درود آمدید، بفرمایید نشستن، چه، جای خوش و سایه درختان خنک و هنگام گرما (است)، تا من آب برکشم و خود و ستوران آب خورید! (۵) شاپور ماندگی و گرسنگی را و تشنگی را، خشمگین بود و به کنیزک گفت که اما، (ای) جه پلید، آب تو ما را به کار نماید! (۶) کنیزک به تیمار شده و به گوشه‌ای نشست (۷) شاپور به اسواران گفت که دلو به چاه افکید و آب برکشید... (۸) اسواران... برکشیدن نتوانستند (۹) شاپور... گفت که برشما شرم و ننگ باد که از زنی ناتوانتر و بی‌هنرترید (۱۰) و رسن از دست اسواران ستد و زور به رسن کرد و دلو از چاه برکشید (۱۱) به زور و هنر و نیروی شاپور کنیزک را شکفت آمد (۱۲)... آفرین کرد و گفت انوشه باشید، شاپور اردشیران، بهترین مردان!^۲.

این نیروی بدنی شکفت، که تنها زورمندترین مردان از آن برخوردار است و

۱. (دادوی‌افلامه، فصل ۱۳، ص ۲۵۹) پژوهشی در اساطیر ایران (وصفاتی همانند این در هادخت نسک، فرگرد ۱، بند ۶ می‌آید).
۲. کادنامه اردشیر با بکان، دکتر بهرام فرهوشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۰۵-۲۰۶.

چندان متمایز است که مایه شناخته شدن او می‌گردد، تعلق دختر مهرک نوشزاد را به طبقهٔ ممتاز و عالی می‌رساند. اما، خود نشانه و قرینه‌ای است که نیرومندی تن ویژگی پستدیده‌ای برای زنان آن دوران بوده است و همین امر گواه بر رنج سختی است که آنان در مزارع متتحمل می‌شده‌اند.

در کنار زنانی که به کار دشوار کشتزار و صنعت یا کار سهله‌ترخانه می‌پرداختند از برگان نیز باید سخن گفت. در مادیان هزاد دادستان در بارهٔ زنان برده اشاراتی داشت: برده آبستن اگر فروخته شود، فرزند او نیز فروخته شده است^۱ و اگر بنده آزاد گردد، فرزندش هم آزاد شده است^۲. از درآمد و دستمزد بندگان نیز سخن در میان است^۳. و بنده را گاه به آتشکده می‌بخشیدند و فرزندان آنان نیز در خدمت آتش باقی می‌مانندند^۴. آن رهی که پاسخگوی پرسشهای خسرو قبادان است، از آوازخوش کنیزک چنگ‌سرای سخن می‌گوید^۵. و نیز از کنیزک اردوان خبر داریم که محظوظ و مورد اعتماد او بود، اما با اردشیر با بکان گریخت^۶. وجود این برگان نشانه یک رشته فعالیتهای زنانه در درون جامعه آن روزگار است که چندی و چونی آنها بر ما روشن نیست.

می‌توان پنداشت که در آن جامعه باستانی نیز، همانند موارد مشابه، زن در اقتصاد خانگی نقش قابل ملاحظه و حساسی داشته است و پس از فراغت از کار زادن و پروردن فرزندان و کارهای خانه، می‌کوشیده است تا سهمی هم در تأمین مایحتاج خانواده برعهده گیرد. در وندیداد، فرگرد^۷، بندهای ۲۱ و ۲۰، و تفاسیر آن^۸، سخن از زن ریسنه‌ای است که با دوک کار می‌کند. با این قیاس، چنان که انتظار می‌رود، می‌توان دریافت که یک رشته فعالیت آرام و مستمر زنان در خانه انجام

۱. مادیان هزاد دادستان، ص ۴۰، سطر ۱۷.

۲. همان، ص ۱، سطر ۶۰ و ۷.

۳. همان، ص ۲، سطر ۱۶ و ۱۷.

۴. همان، ص ۱۰۱، سطر ۸-۱۱.

۵. خسرو قبادان دهی، بند ۶۳.

۶. کادنامه اردشیر با بکان، ص ۱۷۶-۱۷۹.

۷. مثلاً: زندفرگ و ندیداد، ص ۴۷۷، سطر ۱۴.

می‌گشته است. مع‌هذا برای زن دست‌کم دو اصطلاح 'Kar-kunisn' و 'Kar-windisn' به کار رفته است که معنای آنها دستمزد و دسترنج است. این مفهوم با واژه «کار» ساخته شده است و نسبت به اصطلاح windisn که معنای مطلق درآمد دارد، اخصر است. بداین معنی که زن می‌توانسته است درآمدی مستقل از شوهر داشته باشد^۲ و نیز بنا بر شرط ضمن عقد خویش، در درآمد شوهر سهیم گردد، اما با سود جستن از نیروی کار خود هم می‌توانسته است دستمزدی به چنگ آورد. امکان داشته است که این دستمزد را بشهوهر خود بدهد یا ندهد، و در هنگام طلاق گرفتن، این امر مطرح می‌شده است^۳.

بعخش مهمی از کار زن که مزد به آن تعلق می‌گرفته است، باید بویژه از قبیل کارهای زنانه باشد، که در رأس آنها دایگی قرار دارد. سپردن طفل به دایه رسم بوده است: «چون فرزند آورند آن بهتر که به دایه بدهند نیکو». این دایه باید چنان کودک را شیر بدهد که به طفل خودش آسیبی نرسد، و گرنه سروکار او با شکنجه‌های دوزخی خواهد بود.^۴ کار زنانه دیگر یاوری به زائو است:

این نیز که زنی را که زاید، ده زن برای یاوری کردن (با او) باید (حاضر باشند): پنج زن را در مورد گاهواره باید کار فرمود، و یک زن پذیره شانه راست، و یک (زن پذیره) شانه چی کردن، یک زن دست بر گردن او افکندن، و یک زن میان (ـ کمر) او را گرفتن، یک زن چون کودک زاده شود، او را برداشت و ناف بریدن (و به هنگام تولد کودک) آتش را باید بلند کرد.^۵

دست‌کم، یکی دو نفر از این ده زن منطقاً باید تبحری در کار خویش داشته

-
۱. شلا^۶: مادیان هزاردادستان، ص ۲، سطر ۱۴ و ۱۵.
 ۲. شلا^۷: دوایت امیداشاوهیستان، پرسش ۴۳، ص ۱۶۲، سطر ۱.
 ۳. شلا^۸: مادیان هزاردادستان، ص ۱، سطر ۶-۱۲، بخش الف.
 ۴. مادیان هزاردادستان، ص ۲، سطر ۱۴، ۱۵.
 ۵. صدد بندھش، فصل ۸۶، بند ۲.
 ۶. ادوایر الفانمه، فصل ۸۷، ۹۴، ۹۵، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۹-۲۸۰.
 ۷. شایست‌ناشایست، فصل ۱۰، بند ۱۵.

باشند و قابله بهشمار آیند. چون موبید چیره‌دستی که در زادن رستم، رودابه را یاری می‌کند آیا اینان هم پزشک بوده‌اند: داروپزشک و کاردپزشک؟ آنچه می‌دانیم ذکری از پیرزن داروشناسی است که با گیاهانی مهلک به سقط جنین کمک می‌کرده است و ندیداد به تقبیح کار او می‌پردازد^۱. این تعبیر صورت منفی از وجود مهارت درمانی و پزشکی در نزد زنان است. هنری که پیرزن ندیدادی برای عرضه داشته است، شباهتی به حرفه زنی دوزخی دارد که ارد او را اردا ویراف او را می‌بیند:

آنگاه روان زنی را دیدم که پستان (وی را) سوزند و شکم (او) دریده
بود و روده‌های سگان داده می‌شد. پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟»
سروش پرهیزگار و ایزد آذرگویند که «این روان آن دروند است که
به گیتی زهر و آب روغن افسون شده داشت و نگهداشت و به خورد
مردمان داد»^۲.

عمل این زن شاید نوعی جادویی بوده است و هم با جادوگران و پرسیداران جادویی، که از جمله ساکنان پابرجای دوزخ اردوی رافاند، و نیز با «پزشک ترین جادوگران» در گزیده‌های ذاتی از یک رسته بوده‌اند^۳. هرگاه جادوگری چنین کسانی ثابت می‌شد، مجازات می‌گشتند^۴. صورت مشتب این هنر در کادنامه ادشیر باکان، در صحنه پدیدار آمدن «زن ده» دیده می‌شود که توفیق و کامیابی اردشیر را به هنگام گریز، به او مژده می‌دهد.

جه نامبردار دیگری از باشندگان دوزخ، روپی است. جه روپی بخوبی با زنی که به شوهر خیانت کند، همانند گرفته می‌شود و از جمله مواردی که این کار رشت را تقبیح می‌کند، در شصت و هفتم از حدود نثر است:

-
۱. ندیداد، فرگرد ۱۵، بند ۱۲ و ۱۴، و نیز «ندفرگرد ندیداد»، ص ۱۰۶، مطر ۱-۸.
 ۲. اددادی رافنامه، فصل ۸۴، دکتر بهار دربرابر «زهوآب روغن افسون شده» در ترجمه زیر نوشته «زهو مایع افیون» ترجمه کرده‌اند، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۸.
 ۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۲، نیز سه مطالب پیشین.
 ۴. مادیان هزادادستان، ص ۳۸، مطر ۱۲-۱۶، بخش الف، و جز آن.
 ۵. کادنامه ادشیر باکان، ص ۱۷۹، بند ۱۸.

(۱) این که عظیم زنان را پرهیز باید کردن از روپی کردن (۲) که در دین به پیداست که هرزنی که با مرد بیگانه بخفت او را جه باید خواند و جزای تقصیر آن است که با همه جادوان و گناهکاران یکسان باشد (۳) در زندگ دیوداد گوید که هرزنی که با دو مرد بیگانه گرد آید برمن که اورسدم رنج است (۴) چه اگر در رود آب نگاه کند بکاهاند و اگر در دار و درخت نگاه کند بر درختان کشم شود و اگر با مرداشو سخن گوید خره و پاکی سردم بکاهاند (۵) زرتشت از اورمزد پرسید برای اوچه باید (۶) دادار اورمزد گفت که او را زودتر بباید کشته که از اژدها و دد و همه دام و دد زیرا که او دردام (آفرینش) من زیانکارتر است (۷) پس چون چنین است زنان را خویشن عظیم کوشش باید داشتن تا بر شوهر خویش حرام نشوند (۸) که هرگاه چهار بار تن بهدیگر کس بدهد بعد آن چندان بهخانه شوهر بود حرام باشد نونو گناه باروانش می افزاید.

مع هذا، «زنی که خود روپی باشد»، مورد اشاره قرار گرفته است^۱. هماگوشی با آنان قبیح و گناهی در خور پادافراه است، و با غلامبارگی و هماگوشی با زن دشتن در یک ردیف می آید و ابارون مرزشنی^۲ خوانده می شود^۳. دو گناه آخر موجب نابودی نطفه می گردد که گناهی مشخص است^۴. به دلیل گناه بودن نابودی نطفه مردان است که لواط با زنان نیز همانند یک رشته هماگوشیهای ناقص و غیر طبیعی همه گناه آلود و نادرست است، و نیز استمناء^۵. اما جه روپی امکان آمیزش

۱. صدد (نثر)، ص ۴۸، نیز برای تفصیل بیشتر ← زند فرگرد وندیداد، ص ۱۹، سطر ۱۴ به بعد.
۲. زند فرگرد وندیداد، ص ۵۹۵، سطر ۹۹۸.

3. abaron marzisnih

۴. مثلاً: دستنویس MU29، ص ۹۵، سطر ۱۶ و ۱۷.

5. suhr winahisnih

۶. «دایت پهلوی»، ص ۳۴، بند ۴.

۷. زند فرگرد وندیداد، ص ۵۹، سطر ۱۲ تا ص ۵۹۱، سطر ۶، ص ۶۱۷ سطر ۱۴ و ۱۵، ص ۶۱۹، سطر ۲ - ۴.

نطفه‌ها را^۱ فراهم می‌کند^۲ و نیز به جنین آسیب می‌رساند:

(۵) روسيبي بارگى بس گونه، (و بريخى) گرانتر است.^۶ آن که کم گناه‌تر، آن (است) که در همان دشتنامه هماگوشی با مرد دیگراورا نبوده باشد و هم (آن که) جه آبستن از مرد دیگر، (ويا) او را شوي نباشد. اگر از اين سه، نيز يكى در او نيمست، چون با او هماگوشی کند، هماگوشی‌كنته را شصت استير گناه (است).^۷ پس اگر با او در همان دشتنامه مرد دیگرى هماگوشی‌كند، از هماگوشی (کس) دیگر، هماگوشی‌كنته رادست کم يك تنافور گناه (بر ذمه باشد).^۸ اگر آبستني باشد و با او مرد دیگرى هماگوشی‌كند و از هماگوشی (کس) دیگر آبستني او تباش شود، هماگوشی‌كنته مرگزان است^۹ (و) اگر در زمان (— فورآ) آبستني تباش نشود، اما آن را گزند بر رسد، پس او (— مرد) را دو تنافور گناه (است).^{۱۰} و اگر فرزند زايد و او را از آن هماگوشی ناتوانی (و) نقصان بر تن همان زاده آمده باشد و اگر از آن ناتوانی بزرگ تا چهل سال (؟ شاید: روز) بر او گذرد، بميرد، هماگوشی‌كنته مرگزان باشد (و) در برابر همان زاده هميمايل (— خصم و پاسخگو) (باشد).^{۱۱} و اگر همان جه را شوي است، هماگوشی‌كنته در برابر شوي جه به سيفيد استير توان دهنده (است).^{۱۲}

سيصد استير مبلغ قابل ملاحظه‌اي است که خانواده با داشتن آن مرافق شمرده می‌شد. بنابراین مجازاتی سنگين برای اين گناه در قانون مطرح بوده است. اين مجازات درصورتی است که شوهر مرد گناهکار را ببخشد و او را نکشد^{۱۳}. مع هذا، اگر زن زانيه بتواند رضايت شوهر را جلب نماید و بتواند گناه را جبران کند، مرد

1. suhr gumezisnih

۲. دينکرد مدن، ص ۷۳۹، سطر ۱۴.
۳. دایات اميدا شاوهيشنان، پرسشن ۴۱، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۴. دایات داداب هرمذداد، ج ۱، ص ۲۰۴.

نیز بخشوذه خواهد بود^۱. مع هذا، دزدیدن زن‌کسان و تجاوز به او گناهی سنگینتر از هماغوشی با «روسپی شیردار» است^۲. اما هیچ یک به پای لواط نمی‌رسد که حکم آن قتل است^۳.

به موازات این نظر اصلی و سخت و سهمگین، نوعی سهل‌گیری واقع‌ینانه هم هست، مثلاً برای این راندگان پلید نمی‌توان نیایش دینی اجرا کرد، اما هزینه کردن — یا به اصطلاح امروزی خرج دادن — به نامگانه آنان جایز است^۴. نیز خردمندانه گفته‌اند: «این نیز پیدا (است) که چون روسپی بارگی را از جهان خواهند ببرند، مگرایدون (آن را) از میان برند که (مردرا) دوستی زن‌خویش نکا هد»^۵. همچنین فرزندی که از روسپیان زاده شود، مورد بحث قرار می‌گیرد: مرد ایرانی هرگاه فرزندی از روسپی نایرانی پیدا کند، باید اورا پس‌گیرد و نگذارد که کودک برا راه نایرانیان وجد دینان بزرگ کند و بر رسم آنان گناه ورزد^۶. زن ایرانی که تن به نایرانیان دهد و فرزند را به پدر سپارد، بویژه مسئول گناهانی خواهد بود که فرزندش با پیروی از آین پدر مرتکب گردد^۷. در حق این کودکان مهربانی باید معمول شود و نیز اطفالی که از زنان ازدواج ناکرده تولد یابند.

در برابر تحقیر و توهین دین نسبت به هوستاکی و هرزگی، متون غیردینی نظر گاهی کمتر تلغی دارند و هرچند در نهایت با روسپی بارگی توانقی نمی‌کنند، سخن از نوعی «زن آزاد» می‌گویند که روسپی نیست. اینان منطقاً بیرون از «دید و بینش» سالار دودمان می‌زیسته‌اند. آن رهی، یا پسر جوان، که با خسرو قبادان

۱. شایست ناشایست، فصل ۸، بند ۱۵، ترجمه مورد تردید است. واژه *Madag* که به شکل هزارش نوشته شده است، هم معنای ماده، یعنی زن، در برابر نر دارد و هم آن که به معنای اساس و پایه و اصل است. با منظور داشتن معنای اخیر، جمله چنین خواهد بود: اگر زنا در پایه و اساس جبران شود...

۲. مادیان هزادادستان، ص ۷۲، سطر ۹۸، روسپی شیردار — *Pemenidag*.

۳. «دایت امیداشاده‌بیشان»، پرسشن ۴۱، بند ۳، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

۴. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۲۶.

۵. دینکر دuden، ص ۵۵۲، سطح ۱-۳، کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۲.

۶. زندفرگر دندیداد، ص ۵۹۳، سطر ۲ تا ص ۵۹۵، سطر ۴، «دایت امیداشاده‌بیشان»، پرسشن ۴۲.

۷. زندفرگر دندیداد، ص ۵۹۶ - ۵۹۷.

گفتگو دارد و پرسش‌های شیرین وی را پاسخ مناسب می‌دهد، معتقد است که «بوی خیری زردایدون چون (بوی) زن آزاد است که روپی نیست... و بوی سمن زرد چون بوی زن آزاد است که روپی نیست»^۱. وی در باره بوی زن کامگی هم نظر دارد، «منج (– بادام تلخ) را هنگامی که شکفته نباشد، بوی چون زن کامگی، و هنگامی که شکفته شد، بوی (آن) ایدون چون بوی عزیزان (است)»^۲. همو، پس از پاسخ گفتن به پرسش، برای گرفتن شیری می‌رود که در راه احتمالاً یکی از همان زنان آزاد را می‌بیند:

(۱۱۳) و رهی در دم برفت (۱۱۴) اندر راه زنی بسیار نیکو دید
 (۱۱۵) رهی به آن زن گفت که اگر بپسندی مرا بگذار تا با تو
 کام گزارم (۱۱۶) زن بدرهی گفت که اگر آن گناهان که تا امروز
 من کرده‌ام، تو بپذیری و آن کرفه‌ها که تو تا امروز کرده‌ای به من
 بسپاری، ترا بگذارم (– اجازه‌دهم) تا با من کام گزاری (۱۱۷) و
 رهی در زمان (از) پیش‌آن زن بازگشت و رفت و آن کام نگزارد...
 (۱۲۱) پس از آن به شاهنشاه آگاهی رسید، هنگامی که رهی برای
 گرفتن شیر رفت، اندر راه زنی دید بهسوی آن زن رفت. زن را چه گفت
 و آن زن بدرهی چه پاسخ داد و رهی از آنجا فرار گرفت (– دور شد)
 و آن شهوت نگزارد. (۱۲۲) و هنگامی که شاهنشاه آن سخن شنید،
 گفت که آن رهی بسیار بخرد بود که آن گناهان نپذیرفت و آن شهوت
 نگزارد و رها کرد.^۳

در دوزخ ارد اویراف، در کنار جه و جادو، زن کارگری نیز شکنجه می‌شود که کاری مستقل و هنرمندانه دارد: آراینده و رنگ کننده موی زنان.^۴ علت اینکه از «ده انگشتان» آن بینوا «خون و چرک» می‌آید، این پنداشته است که مواد رنگی

۱. خسروقبادان و دهی، بند ۷۷۵ و ۷۸.

۲. همان، بند ۹۱.

۳. همان، ص ۳۶-۳۷.

۴. ادداویر افمامه، فصل ۷۳، پژوهشی د اساطیر ایران، ص ۲۷۶.

و رنگ آمیزی، گاه از کرم و حشراتی ساخته می شد که ناپاکند^۱. پیراستن موی نیز چون چیزی را از بدن آدمی جدا می کند، کاری همراه با آلودگی است^۲. مع هذا زنان همیشه به زیبا شدن نیاز دارند و آرایشگران به دستمزد خویش!
آموزشی که این کارگران و هنرمندان می دیده اند، نمی توانسته است به اندازه درس خواندن و فرهنگ آموختن، یا کارآموزی پسران جدی و سنگین باشد: یشت کردن پس از پانزده سالگی برای زنان بهتر از شوهر کردن نیست^۳. اما جدا ماندن آنان از فرهنگ و دانش ناپسند بوده است: «زن و فرزند بنده خویشن را جدا از فرهنگ مگذار تا ترا تیمار و رنج گران نرسد و پشیمان نشوی»^۴. کودکانی که زنان آینده بودند، احتمالاً مثل «پسر کان» در اندذ کودکان^۵ به «دبیرستان» نمی رفته اند تا درس بخوانند. اما، تردیدی نیست که نیایشها روزانه را می آموخته اند و آن را برگزار می کرده اند: «زن (که) به زوت بودن برای زنان (گمارده شود) جایز است»^۶. مراسم «یشت کردن» چنین پیداست که مشتمل بر سروden نیایشها بی بوده است که زنان در آموختن آن همطراز مردان بوده اند^۷. در جملات قابل توجهی از ذندرگرددندیداد، سخن از رفتن زنان چاکر به هیربدستان و میدان جنگ در میان است، که با کودک خود باید همراه باشند^۸. آیا در هیربدستان به آموزش علم می پرداخته اند یا خدمت به عالمان؟ در صورت اخیر نیز باز امکان آشنا بی آنان با دانش و مباحث علمی روز وجود داشته است.

۱. ذندرگرددندیداد، ص ۶۶۳، سطر ۳ و قبل و بعد از آن.

۲. همان، ص ۶۶۱.

۳. دینکردمدن، ص ۵۰۸، سطر آخر، روایت پهلوی، ص ۴۹، سطر ۰۱.

۴. اندذ آزادبادمهراسپیدان، بند ۱۳.

۵. اندذ کودکان، ص ۴۹۱ - ۴۹۰.

۶. هایست ناشایست، فصل ۰۱، بند ۳۵.

۷. ظاهراً یشت کردن مشتمل بر سروden نیایش به وسیله خود شخص بوده است و چون برای زنان هم ضرورت داشته است، آنان نیز ملزم به آموختن آن نیایشها بوده اند. چنانکه در هایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۳۰ (ـ مطالب پیشین) دو شیوه مقاومت ذکر می شود گیتی خرید کردن، یشت کردن. در شکل اخیر، زن شخصاً می بايست آن سرودهای دینی را بسرايد.

۸. ذندرگرددندیداد، ص ۵۹۱، سطر ۱۲ تا ص ۵۹۲، سطر ۰۱.

با آن که «یشت کردن» و پرداختن به نیایش و فضل، پس از پانزده سالگی برای زن بهتر از شوهر کردن و فرزند پروردن نبوده است، باز هم روشن است که آن زن مهربان که داستان منیژه و بیژن را از «دفتر پهلوی» برای فردوسی بزرگ می خواند، کسی از نسل همین زنان است که از فرهنگ دور نبوده اند و کتاب را می شناخته اند و می خوانده اند به رغم نبودن سنت در ثبت کمال و دانایی زنان، گاهی خبری از آنان در دست است:

و هزار گفت که شنیدم که آذر بزرگ گفت که هنگامی به جایگاه سوگند خوردن دادخواهان خواستم شدن، زنی دوسته در راه نشسته بودند.
و یکی گفت که (ای) استاد! این دادستان را همی بگزار (— این حکم را تعیین کن) که چون دو مرد خواسته را وام ستانند و گویند که هر دو ضامن (یکدیگریم) چگونه (باشد) و من گفتم که طرف ممکن را راه (— حق ادای دین) بر ضامن نباشد. و پس گفت که چون یکی وام ستاند و آن دیگری گوید که نسبت به این خواسته ضامن، چگونه باشد؟ و من گفتم که این نیز همان گونه باشد. و پس گفت که اینک (اگر) طرف ندار باشد و از ضامن (خود) توزش (— ادای دین) (خویش را) خواهد و پس طرف مدعی دعوا به توانگری رسد، (چون است)؟ و من با استادم و پاسخ گفتن ندانستم.
و پس یکی گفت که (ای) استاد، میندیش و او را گستاخانه پاسخ کن که ندانم! (چه) از آن (جا) که اندرز بد معان رأی داد و در پیش (از این) نوشته شده است، پیدا (است)!

زن و رستگاری

زن، یکی از دو تن مردم، که به دنیا سی آید، چندی بر زمین زیست می کند، رنج می کشد و با چندی درد و شادی، می میرد.. خود زاده حوادثی است که بر کره

۱. مادیان هزاد دادستان، ص ۵۷-۱۲، نیز گویا رأی و فتوای مورد استناد در ص ۵۹، سطر ۱۰۰ آورده شده است.

خاکی و بر نسل آدمیان گذشته است و با دشواری و شوق، فرزندی می‌زاید که مایه بقای جامعه و نوع بشر است. پیش از تولد، اصول و قواعد اجتماع و منزلت گروه، چگونگی نوع زندگانی او را معلوم کرده است و جامعه او را چنان می‌پروراند که چون رست، پرورش را از آن خود می‌باید. اندکی تلاش واراده دارد و پس از برگ، از آن مایه اندیشه و درد و اندک شادی اثربیش و کم به یادگار می‌ماند و چندی دیگر، چیزی بر جای نیست مگر استخوانی که به خاک می‌پیوندد. پیام زرتشت، بجز فرزند آوری، که بقای نسل آدمی و به مثابه بیمرگی است، جاودانگی دیگری را برای او اعلام می‌دارد: بهشتی ابدی که روح در آن خرم است، و یا زندگانی ناخوش روح.

گاهان مژده حیات اخروی را به زن و مرد یکسان می‌دهد و هر چند وظایف زیستن را میان آن دو تقسیم می‌کند، نیکی ورزیدن و رستگاری را برای هر دو جنس همانند می‌شمارد. دعوت برای رسیدن به هستی بهترین، یا بهشت. در وحی زرتشتی همآواز با توانایی و آزادی هر یک از دو نیمه گروندگان، در گزینش پندار و گفتار و کردار نیک است که با این گزیداری هر تن شادمانی جاویدان یاشقاوت را برای خود فرا می‌خواند. به تأثیر آموزش‌های گاهانی، اوستای متاخر نیز پیوسته روح بهشتی و جاوید، یا فروهر نیک و پارسای زن و مرد و نیز کودکان را همراه می‌ستاید و یاد می‌کند. حتی در کتاب وندیداد سوگواری را برای هر دو یکسان می‌گوید و تنها سوگواری بیشتر را شایسته کسانی می‌داند که گناهکارترند. بر زن و مرد، هر دو، یشت کردن واجب است^۱ و نیز رعایت طهارت و پرهیز. مراسم ویژه در گذشتگان نیز برای هر دو یکسان است و از جزئیاتی ناچیز در این باره می‌توان چشم پوشید.

روان، پس از چهارمین بامداد جداگانه از تن، به پل چینود یا صرات می‌رسد. روان راستان را کردار نیکوی آنان بر آن پل می‌برد و روان پیروان دروغ را کردار زشت. در بند هش^۲، تعجم کردار نیک و بد در بادی خوش و خوشبوی، گاوی فربه و پرشیر، کنیز-پیکری سپیدجامه و پانزده ساله و نیکو، بستان-پیکری پربار و پر-

۱. دوایات داداب هرمذیاد، ج ۲، ص ۳۶.

۲. پژوهشی د اساطیر ایران، ص ۲۸۸-۲۹۱.

آب و پرمیوه و پرخوراک است که به پیشباز روان می‌آید و برای گناهکاران باد گند و ناخوش، گاو نزار و سهمگین و لاغر، کنیز—پیکر ترسناک و زشت و گستاخ، و بستان—پیکر بسی آب و بسی درخت و بسی آسایش است. از این چهار، کنیز یا دختر است که مهر جنسیت دارد و نیز وی راهنمای نیکان بهسوی بهشت است و روان بدکاران را به دوزخ می‌افکند. در هادخت نسک و نیز «دادویر افناهه»، تنها از او یاد می‌شود^۱. این بیان به هرحال مردانه است، و با آن از زنان، پس از مرگ، سلب جنسیت شده است.

در داستان مینوی خرد، برای بهشتیان، چه زن و چه مرد، از شادی و خرمی بی‌پایان و بی‌اندازه سخن می‌رود و از خوراکی آسمانی^۲. آن خورددنی بهشتی که با نعاد روغن بهاری—بهترین و دلپذیرترین خورش جامعه باستانی—وصف می‌شود، «آبدار و پرمی و شیرین و پرانگبین»^۳ است و نشانه‌ای از لذات و خرمی آسمانی است که در پایان زمان، پس از رستاخیز، بهره همه مردم خواهد شد و دوزخیان هم پس از تحمل پادافراه به آن خواهند رسید؛ آسایش و شادی بی‌پایان، در زمان بیکران. در آن، مردم کاری جز نیایش هر میزد نخواهند داشت. زنان و مردان، هریک با جفت و همسر خود به سر خواهند برد و هر لذتی که در جهان خاکی ناقص و ناتمام است کامل خواهد بود^۴ و تنها یک لذت همان است که درگیتی، و آن همخوابگی است. متنهای اساطیری بهاین جزئیات و اوصاف می‌پردازند. درگاهان، پیام آسمانی و تهی از اساطیر اولین، نشانی از آنها نیست و در آثاری که بیشتر از معنویت وحی زرتشتی الهام دارند، شرح موهبت بهشت از جهت دیگری پدیدار می‌گردد؛ «در نیابد مردم در وندساستار(—جبار) رمه راستی را. رمه راستی خواهد، (ای) زرتشت، (آن که) مرد نیک است (و آن که) زن نیک است چون رمه راستی پر رستگاری هست، (ای) زرتشت!»^۵.

۱. ← مطالب پیشین.

۲. هادخت نسک، فرگرد، ۲، بند ۴۲۹؛ مینوی خود، پرسش یک، بند ۱۵۶ تا ۱۵۷.

۳. انوگمدنچا، بند ۱۶، «غمگساری یابرگدانی از یازند او غمدچا»، برگدان نگارنده، چیستا، سال پنجم، شماره ۲ (۱۲۶۶)، ص ۲۱۲.

۴. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۴۰ و ۲۲۶.

۵. انوگمدنچا، بند ۸۵، ← «غمگساری...»، ص ۲۱۶.

مزده گاهانی بهشت که در متون متأخر رزتشتی با شرح و بیان دیگرگون وصف می‌گردد، در کتاب همگان پسند و داستانی ارد اویرا فنامه، زنگی بیشتر زمینی و خاکی دارد؛ نظیر جهان واقعی و طبیعی، زنان بی‌نام و نشان و یکنواخت و همانند پدیدار می‌شوند، مردان گوناگون و آراسته با نامهای بسیار و مشاغل و روشهای متفاوت. اینان هم گناهکارترند و هم بهشتی‌تر. در دوزخ ارد اویراف، که از بهشت توصیفی مشروحتر دارد، این اختلاف گویاتر است؛ در هفده صحنه از قریب هشتاد صحنه پادفراه دوزخی به جنسیت گناهکاران اشاره نیست. در چهار مورد، زن و مرد همراهند و در یکی از آنها سخن از زن و شوهری است که زن از شوهر به دلیل آگاه نکردن او از نیکی ورزیدن، گله می‌کند، و سه تای دیگر ربطی به جنسیت ندارد. همین سکوت در دو صحنه دیگر نیز هست که در آنها مردان، باصیغه جمع، پادفراه می‌لینند. حال آنکه از هفت مورد که گروه زنان شکنجه می‌شوند، تنها دو بار سخن از جنسیت نیست و در پنج مورد دیگر، گناه یا به رفتار جنسی آنان باز می‌گردد و یا گناهکاران با اندامهای جنسی خویش رنج می‌کشند. هنگامی که زن و مرد، به تهایی و با صیغه مفرد، پدیدار می‌شوند، تقاؤت از این هم بیشتر آشکار است؛ از سی و یک مورد عذاب مردانه، بیست و پنج صحنه غیرجنسی و شش صحنه جنسی است. اما از نوزده زنی که گناه کرده‌اند، همه جا جنسیت آنان مطرح است. یا به دلیل جنسیت خود مرتکب گناه شده‌اند و یا با اعضای جنسی خود شکنجه می‌لینند. بدین ترتیب، در گناه زنان به صورت منفرد، خطأ و رنج صد درصد ما هیت جنسی دارد حال آنکه تنها بیست و چهار درصد از گناهانی که مرد به تهایی مرتکب می‌شود، جنسی است. تعداد مردانی که با اندام جنسی خود مجازات می‌گردند، حتی از آنانی که گناه جنسی کرده‌اند کمتر است و فقط یکی دوبار، سخن از پادفراهی چون کشن فرزند و خوردن مغز او، و یا کندن ریش و موی هست که باز در برابر گناهان غیر جنسی قرار می‌گیرد، اینهمه ارزش دادن به جنسیت زنانه، بخوبی با نقش مهم غریزه جنسی و فرزندآوری انطباق دارد و این غریزه مهمی است که بخش شگرفی از تلاش آدمی را به خود جذب می‌کند و نیروی حیاتی بشر را مصروف می‌دارد. به نظر می‌رسد که زنان را رفتار جنسی درست یا نادرست به بهشت یا دوزخ می‌برد و مردان را مشاغل وقدرت خوب و ناخوب آنان!

در این تکیه سنگین بر گناهان جنسی، تابوهای جنسی نیز سهمی دارند، گفته شد که عادت ماهانه زنان و پرهیزهای وابسته به آن، یکی از معیارهای مهمی است که در متون متأخر جه و ناریگ را مشخص می‌کند. برای زدودن آن گناهان نیایشها ویژه ضرور است که از همان جزئیاتی است که مراسم درگذشت، زنان را از مردان متفاوت می‌کند. این رشته پرهیز، گناهانی آیینی و به اصطلاح طبیعی را پدید می‌آورد که اخلاقاً ارزشی ندارد و تنها به تعاریفی باز می‌گردد که در تاریخ تفکر اجتماعی و در درون مفاهیم و پنداشته‌های دینی پدید آمده است. این رسوم از یک دین به دین دیگرو از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر تفاوت بسیار دارد و ارتباط آن با طبیعت بشر مستقیم و بی‌واسطه نیست. ایستار پیام گناهانی زرتشت دربرابر این بخش از پنداشته‌های مقدس، تساهل و آزاداندیشی است و اجازه می‌دهد که هر اندیشمند دینی، بنابر تفکرات فرهنگی جامعه، بهشیوه خاص خویش وحی آسمانی را تعبیر و تفسیر کند.

بنابر همین ایستار و طرز برخورد در امپراتوری پر تحرک ساسانی، که در آن آمیختگی فرهنگ‌های گوناگون و جنگ متmadی مضاف بر حوادث دیگر در تحول اجتماعی بوده است، ساخت خانواده و جامعه در تعیین پایگاه و وضع زن نقش مهم می‌یابد. وظایف زن که انجام دادن آن موجب رستگاری وی است، بنا بر تعریفی اجتماعی تعیین می‌شود: زن امکان دارد در دودمان زاده شود، یا خارج از آن. هرگاه در دودمان به دنیا آید، دوده سالار با نمایندگی و سودجستان از توانمندی دودمان از او حمایت خواهد کرد و در خردسالی و نیز به هنگام شوهر کردن—با دارایی و حقوق منظور در عقدنامه—موجب آسایش بیشتر او فراهم خواهد شد. در این صورت، شرط اصلی ازدواج، اجازه دودمسalar و نیز رضای دختر خواهد بود. او حق مالکیت بر جهیزیه خود را خواهد داشت، حتی به هنگام تقسیم ارث شوهر. برای طلاق نیز رضای او شرط لازم است و در اینجا وصیت سالار دودمان نیز بی‌اثر می‌ماند و زن را نمی‌تواند از ارث محروم کند. نوع ازدواج در تعیین حقوق زن تأثیر کامل دارد. به عبارت دقیق‌تر، رابطه اقتصادی زن با خواسته و دارایی دودمان با ازدواج نخستین او، چه واقعی و چه نمادین، معین می‌گردد و در ازدواج بعدی، این ارتباط تابع پیمان خصوصی زن و شوهر است. ظاهراً در طبقات چهارگانه جامعه

همین امر صادق است و در نزد بردگان، قاعده بندگی و خدمت است. این شرایط بغيرنبع با گذشت زمان و آمیزش ساختهای متفاوت اجتماعی دیگرگون شد. زنانی خودسالار و متکی بر رأی و اراده خویش گاه از چهارچوب دودمان باستانی بیرون رفته و با تلاش و دسترنج خود زندگانی را گذراندند، و نیز با طی زمان، از آن ساخت کهن، خانواده امروزی پدید آمد که زن در آن قانوناً حقوقی مساوی با مرد دارد و همتای زن انباز دوران ساسانیان، بی سalarی دودمان است.

*

بخشی دیگراز پنداشته های مقدس، فارغ از تاریخ تفکرات و شرایط اجتماعی ناظر بر همانندی و مشابهاتی است که در همه فرهنگهای بشری دیده می شود و عمومیت دارد و جهانی است. زن، که از زهدان او تداوم نسلهای نوع بشر و بقای مردم امکان می یابد، یک بار نیز، در همه فرهنگهای عالم، به صورت بزرگ مادر ازلی پدیدار می گردد؛ مادر رزاینده و مادر بلعنه فرزندان فانی خود. در تصور اخیر، زن مادر مرگباری است که زادگان خود را در زهدان خاکی جاویدان فرو می برد و پس از کشتن او را در خود نهان می دارد. این مادر تباہی، در پیوند با همه نهادهای آئین زرتشتی متأخر، جهی یا دختر اهریمن است. او سیمای آلوده و زشت و فنا کننده زن است. بدليل جدایی نیکی و بدی در آئین زرتشتی، مادر نیک از آن همه بدی هیچ ندارد، مگر تنها موردی که به حمایت از دیگر فرزندان خود، گناهکار رامجازات می کند^۱. اما، به جز این پیوسته با محبت مغضن، «به پرورش آفریدگان» می پردازد^۲. هر چیز را کامل می کند و زمین مظهر او در گیتی است. نیکو و «گله او بار» یعنی فروخورنده و بلعنه گله و شکایت است و درست آندیش. گله او باری آن است که در هر بدی که بر او رسد، بردار است و آن را می پذیرد. او را درست آندیشی آن است که هر بدی را که به او کنند، با خرسنده می پذیرد و با رادی، چون زمین، به همه آفریدگان زندگی می بخشند. سپندار مذ نماد آن عطوفت و حمایت مادرانه است که زن رستگار و بیهشتی، با بخشایش و مهر، به همه زادگان زمین عطا می کند؛ «چه، پیدا (است)

۱. وندیداد، فرگرد، ۳، بند ۲۵.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۴-۱۱۳، به نقل از بند هش.

هنگامی که گناهکار مرگزان بر(زمین) راه روند، (بر سپندارمذ) درد و دشواری
چندان باشد چونان مادر را که پسر مرده در بر(—کنار) (است)، پس او را ناگوار
(باشد)«^۱.

۱. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۲۳.

بردست انتشار

- زندگی
- زن در اساطیر ایرانی و زن در ادبیات حماسی ایران
- نقش زن ایرانی در ادبیات فارسی
- زنان شاهنامه
- درک تاریخ
- سرگذشت حاجی بابا اصفهانی
- خاطرات حاج سیاح
- اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی

برای دریافت کتابهای بالامی توانید با انتشارات نوید به نشانی زیر تماس بگیرید.

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175